مبانی تاریخ اجتماعی برای گروه آموزشي علوم اجتماع

استاد سید امیرحسین حسینی

فصل اول: کلیات و مفاهیم پایه تاریخ اجتماعی

- تعریف تاریخ، جامعه و تاریخ اجتماعی
- موضوع، قلمرو و اهمیت تاریخ اجتماعی
- تفاوت و پیوند تاریخ اجتماعی با تاریخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی
- رابطه تاریخ اجتماعی با جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی
- مفاهیم پایه: ساختار اجتماعی، نهاد اجتماعی، کنش، تغییر و تداوم
- نقش مردم عادی و گروه‌های کمتر دیده‌شده در تاریخ

فصل دوم: شکل‌گیری و رویکردهای تاریخ اجتماعی

- گذار از تاریخ‌نگاری رویدادمحور به مطالعه زندگی اجتماعی
- آشنایی مقدماتی با مکتب آنال
- تاریخ از پایین و مطالعه تجربه گروه‌های اجتماعی
- نقش طبقه، قدرت، فرهنگ و جنسیت در تبیین تاریخی
- آشنایی مقدماتی با دیدگاه‌های مارکس، دورکیم و وبر
- نسبت تاریخ اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی

فصل سوم: منابع و روش‌های مطالعه تاریخ اجتماعی

- اسناد اداری، سرشماری‌ها، وقف‌نامه‌ها و اسناد خانوادگی
- سفرنامه‌ها، خاطرات، روزنامه‌ها و زندگی‌نامه‌ها
- عکس، نقشه، اشیا و بناها به‌عنوان شواهد تاریخی
- تاریخ شفاهی و شیوه انجام مصاحبه
- نقد منبع، سوگیری و سنجش اعتبار شواهد
- روش‌های کیفی، کمی و مقایسه‌ای

فصل اول: کلیات و مفاهیم پایه تاریخ اجتماعی

۱. تاریخ، جامعه و تاریخ اجتماعی

وقتی از گذشته یک شهر سخن می‌گوییم، می‌توانیم زمان ساخت بناهای مهم، نام حاکمان یا رویدادهای بزرگ آن را به یاد آوریم. اما برای شناخت زندگی مردم آن شهر، باید پرسش‌های دیگری هم مطرح کنیم: مردم چگونه امرار معاش می‌کردند؟ خانواده، بازار و محله چه نقشی در زندگی آنان داشتند؟ آیا تجربه زندگی در شهر برای همه یکسان بود؟ پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم پیوند دادن دو مفهوم «تاریخ» و «جامعه» است. تاریخ به ما می‌آموزد که پدیده‌ها را در بستر زمان بررسی کنیم و مفهوم جامعه توجه ما را به روابطی جلب می‌کند که زندگی جمعی را شکل می‌دهند. تاریخ اجتماعی از پیوند این دو نگاه پدید می‌آید.

واژه **تاریخ** در کاربرد روزمره گاهی به معنای تاریخِ وقوع یک رویداد، یعنی روز، ماه یا سال آن است. اما در این درس، تاریخ دو معنای مرتبط دارد: از یک سو به گذشته انسان‌ها اشاره می‌کند و از سوی دیگر به مطالعه روشمند آن گذشته. این دو معنا را نباید یکی دانست. گذشته مجموعه آن چیزی است که رخ داده، اما شناخت تاریخی حاصل بررسی شواهدی است که از آن باقی مانده‌اند. به همین دلیل، آنچه درباره گذشته می‌دانیم، لزوماً همه آن چیزی نیست که اتفاق افتاده است.

مورخ برای شناخت گذشته پرسشی طرح می‌کند و برای پاسخ دادن به آن از شواهدی مانند اسناد، خاطرات، عکس‌ها، بناها و آمار بهره می‌گیرد. او فقط نمی‌پرسد «چه اتفاقی افتاد؟» و «چه زمانی رخ داد؟»؛ بلکه می‌پرسد «در چه شرایطی رخ داد؟»، «چه کسانی در آن نقش داشتند؟» و «چه پیامدهایی به همراه داشت؟». برای مثال، دانستن سال تأسیس یک مدرسه بخشی از شناخت تاریخی است، اما بررسی اینکه چه کودکانی امکان تحصیل در آن مدرسه را داشتند و چه موانعی بر سر راه دیگران بود، پرسش تاریخی متفاوتی پیش روی ما می‌گذارد. پاسخ به چنین پرسشی را نمی‌توان از تاریخ تأسیس مدرسه به دست آورد؛ باید شواهد دیگری، مانند دفترهای ثبت‌نام، خاطرات خانواده‌ها یا گزارش‌های آموزشی، بررسی شود. بنابراین، **تاریخ صرفاً ثبت رویدادها نیست؛ کوششی برای شناخت و توضیح گذشته بر پایه شواهد است.**

جامعه صرفاً مجموعه‌ای از افراد نیست که در یک مکان حضور دارند. آنچه زندگی اجتماعی را شکل می‌دهد، روابط نسبتاً پایداری است که میان افراد و گروه‌ها برقرار می‌شود و از طریق هنجارها، نقش‌ها و نهادها تداوم می‌یابد. برای مثال، حضور هم‌زمان چند نفر در یک ایستگاه به‌تنهایی جامعه‌ای مستقل پدید نمی‌آورد؛ اما رفتار همان افراد در صف، انتظارشان از یکدیگر و رابطه‌شان با نظام حمل‌ونقل تحت تأثیر قواعد و نهادهای جامعه است. پس برای شناخت جامعه، تنها دانستن شمار افراد یا محل سکونت آنان کافی نیست؛ باید دید افراد چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، از یکدیگر چه انتظاری دارند و زندگی جمعی خود را چگونه سامان می‌دهند.

خانواده، آموزش و دین نمونه‌هایی از نهادهای اجتماعی‌اند؛ یعنی الگوهای نسبتاً پایداری که بخش‌هایی از زندگی جمعی را سامان می‌دهند. این پایداری به معنای ثابت بودن نیست. برای نمونه، خانواده در دوره‌های مختلف از کودکان مراقبت کرده و در انتقال ارزش‌ها نقش داشته است، اما تقسیم مسئولیت میان اعضای خانواده، نقش کودکان در معیشت خانوار و رابطه خانواده با مدرسه در همه زمان‌ها و

مکان‌ها یکسان نبوده است. جامعه نیز الزاماً یکدست نیست. افراد و گروه‌ها ممکن است در برخی هنجارها اشتراک داشته باشند، اما از نظر دسترسی به منابع، منزلت و فرصت‌ها با یکدیگر تفاوت دارند. ازاین‌رو، برای توصیف زندگی مردم یک دوره، باید پرسید منظور از «مردم» کدام گروه‌ها و در چه شرایطی است.

بر این اساس، **تاریخ اجتماعی شاخه‌ای از پژوهش تاریخی است که روابط اجتماعی، نهادها و شیوه‌های زندگی گروه‌های انسانی را در گذر زمان مطالعه می‌کند.** موضوع آن فقط تغییر نیست؛ تداوم نیز به همان اندازه اهمیت دارد. پژوهشگر تاریخ اجتماعی می‌پرسد چه چیزهایی در زندگی جمعی تغییر کرده‌اند، چه چیزهایی پایدار مانده‌اند و چرا یک دگرگونی برای گروه‌های مختلف نتایج یکسانی نداشته است. خانواده، کار و معیشت، مهاجرت، آموزش، نابرابری، همسایگی و زندگی روزمره از موضوعات رایج این حوزه‌اند.

تفاوت تاریخ اجتماعی با دیگر شاخه‌های تاریخ بیش از آنکه به خودِ رویداد مربوط باشد، به **نوع پرسش پژوهشگر** برمی‌گردد. برای مثال، در مطالعه گسترش مدرسه‌های جدید در ایران، یک پژوهش ممکن است بر تصمیم‌های دولت، مقررات و تأسیس اداره‌های آموزشی تمرکز کند. پژوهشی با نگاه تاریخ اجتماعی، درباره همان موضوع می‌پرسد: خانواده‌های گروه‌های شغلی و درآمدی مختلف چگونه درباره تحصیل فرزندان خود تصمیم می‌گرفتند؟ فرصت تحصیل برای دختران و پسران چه تفاوتی داشت؟ مدرسه رفتن چه تغییری در تقسیم وقت کودکان میان درس، کار و مسئولیت‌های خانوادگی ایجاد می‌کرد؟ این نگاه تصمیم‌های دولتی را نادیده نمی‌گیرد، بلکه آن‌ها را در پیوند با شرایط و تجربه زندگی مردم بررسی می‌کند.

یکی از ویژگی‌های تاریخ اجتماعی، توجه به تجربه گروه‌هایی است که در بسیاری از منابع رسمی کمتر از صاحبان قدرت و ثروت دیده می‌شوند. برای شناخت زندگی پیشه‌وران، کارگران، کودکان یا خانواده‌های کم‌درآمد، چه‌بسا لازم باشد پژوهشگر چند نوع شاهد را در کنار هم قرار دهد. برای مثال، دفتر ثبت‌نام یک مدرسه نشان می‌دهد چه کسانی ثبت‌نام کرده‌اند، اما به‌تنهایی روشن نمی‌کند چرا برخی کودکان هرگز به مدرسه نرفته‌اند. برای بررسی این مسئله، می‌توان آن دفتر را با آمار جمعیت، گزارش‌های محلی یا خاطرات خانواده‌ها مقایسه کرد. این مثال نشان می‌دهد که در تاریخ اجتماعی، همان‌قدر که اطلاعات موجود در یک سند اهمیت دارد، شناخت محدودیت‌های آن نیز ضروری است.

در جمع‌بندی، **تاریخ** مطالعه مستند گذشته انسان‌هاست؛ **جامعه** مجموعه‌ای از روابط، گروه‌ها و نهادهایی است که زندگی جمعی را سامان می‌دهند؛ و **تاریخ اجتماعی** مطالعه این زندگی جمعی در بستر زمان است. پرسش محوری این حوزه را می‌توان چنین طرح کرد: **مردم در گذشته چگونه زندگی می‌کردند، چه عواملی روابط و شیوه زندگی آنان را شکل می‌داد و این روابط برای گروه‌های مختلف چگونه تغییر می‌کرد یا تداوم می‌یافت؟**

۲.موضوع، قلمرو و اهمیت تاریخ اجتماعی

در بخش پیشین، تاریخ اجتماعی را مطالعه زندگی جمعی انسان‌ها در گذر زمان دانستیم. اکنون باید روشن کنیم که این حوزه دقیقاً چه چیزی را مطالعه می‌کند، دامنه بررسی آن تا کجاست و چرا شناخت آن برای دانشجویان علوم اجتماعی اهمیت دارد. **موضوع** تاریخ اجتماعی به پرسش‌هایی مربوط است که پژوهشگر درباره زندگی جمعی مطرح می‌کند؛ **قلمرو** آن نشان می‌دهد این پرسش‌ها را در چه دوره‌ها، مکان‌ها و مقیاس‌هایی می‌توان بررسی کرد؛ و **اهمیت** آن در این است که به ما کمک می‌کند هم گذشته را دقیق‌تر بشناسیم و هم شکل‌گیری مسائل اجتماعی امروز را بهتر توضیح دهیم.

موضوع اصلی تاریخ اجتماعی، **شیوه سازمان‌یافتن زندگی جمعی و چگونگی تغییر یا تداوم آن در طول زمان** است. پژوهشگر می‌پرسد مردم چگونه زندگی خود را سامان می‌دادند، چه روابطی میان آنان برقرار بود و امکانات، مسئولیت‌ها و فرصت‌ها چگونه میان گروه‌های مختلف توزیع می‌شد. برای مثال، در مطالعه یک بازار شهری، تاریخ ساخت یا گسترش بازار بخشی از اطلاعات اولیه است؛ اما پرسش تاریخ اجتماعی این است که استادکاران و شاگردان چه رابطه‌ای با یکدیگر داشتند، افراد چگونه حرفه‌ای را می‌آموختند و خانواده‌ها یا شبکه‌های خویشاوندی چه نقشی در ورود افراد به یک شغل ایفا می‌کردند. در اینجا بازار فقط محل خرید و فروش نیست؛ فضایی است که در آن روابط کاری شکل می‌گیرد، مهارت‌ها منتقل می‌شود و افراد اعتبار و موقعیت اجتماعی به دست می‌آورند.

از همین رو، تاریخ اجتماعی به زندگی روزمره توجه دارد، اما به توصیف آن محدود نمی‌شود. دانستن اینکه مردم چه می‌پوشیدند، چه می‌خوردند یا اوقات فراغت خود را چگونه می‌گذراندند، هنگامی به یک بررسی تحلیلی تبدیل می‌شود که بپرسیم این عادت‌ها چه ارتباطی با درآمد، شغل، سن، جنسیت یا محل سکونت افراد داشتند و چرا در طول زمان تغییر کردند. برای نمونه، بررسی رفت‌وآمد در یک شهر تنها به معرفی وسایل حمل‌ونقل قدیمی نمی‌انجامد. پژوهشگر می‌تواند بپرسد گسترش حمل‌ونقل عمومی دسترسی ساکنان محله‌های مختلف را به بازار، مدرسه یا محل کار چگونه تغییر داد و آیا همه گروه‌ها به یک اندازه از این تغییر بهره‌مند شدند. به این ترتیب، یک موضوع آشنا در زندگی روزمره به راهی برای شناخت فرصت‌ها و نابرابری‌های اجتماعی تبدیل می‌شود.

قلمرو تاریخ اجتماعی گسترده است، زیرا زندگی جمعی ابعاد گوناگونی دارد. خانواده و خویشاوندی، جمعیت و مهاجرت، کار و معیشت، شهر و روستا، آموزش، دین، نابرابری و شیوه‌های همیاری، همگی می‌توانند در این قلمرو قرار گیرند. بااین‌حال، اجتماعی بودن یک پژوهش فقط به عنوان موضوع آن بستگی ندارد؛ نوع پرسش نیز تعیین‌کننده است. برای مثال، درباره تأسیس یک کارخانه می‌توان زمان آغاز فعالیت، میزان سرمایه و حجم تولید را بررسی کرد. در مطالعه تاریخ اجتماعی همان کارخانه، توجه به این معطوف می‌شود که استخدام در کارخانه چه تغییری در ساعات کار، درآمد خانوار، محل سکونت یا رابطه کارگران با کارفرما پدید آورد. اطلاعات اقتصادی در چنین پژوهشی همچنان اهمیت دارد، اما برای توضیح روابط و تجربه‌های اجتماعی به کار می‌رود. به همین دلیل، مرز تاریخ اجتماعی با تاریخ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قطعی نیست و یک پدیده را می‌توان از چند زاویه مطالعه کرد.

قلمرو این رشته از نظر زمان، مکان و مقیاس نیز متنوع است. پژوهشگر ممکن است تغییر شیوه‌های کار در یک محله را طی چند دهه بررسی کند یا در مقیاسی وسیع‌تر، الگوهای مهاجرت روستا به شهر را در چند منطقه مقایسه کند. مطالعه محلی امکان می‌دهد تجربه خانواده‌ها و روابط همسایگی با جزئیات بیشتری دیده شود؛ در مقابل، مطالعه‌ای در مقیاس منطقه‌ای یا ملی برای شناخت روندهای گسترده‌تر مناسب‌تر است. این دو مقیاس مکمل یکدیگرند: آمار جمعیت نشان می‌دهد مهاجرت در کدام دوره یا منطقه افزایش یافته است، اما اسناد محلی و روایت‌های خانوادگی می‌توانند روشن کنند که افراد چگونه درباره مهاجرت تصمیم می‌گرفتند، با کمک چه کسانی در شهر ساکن می‌شدند و چه پیوندهایی را با محل زندگی پیشین خود حفظ می‌کردند. البته تجربه یک خانواده یا یک محله را نمی‌توان بدون شواهد کافی به همه مهاجران تعمیم داد.

یکی از دلایل **اهمیت تاریخ اجتماعی** این است که تصویری کامل‌تر از گذشته به دست می‌دهد. اگر شناخت ما از یک دوره فقط بر تصمیم‌های دولتی و رویدادهای رسمی استوار باشد، ممکن است ندانیم مردم آن تحولات را چگونه تجربه کرده‌اند. تاریخ اجتماعی تجربه گروه‌هایی مانند پیشه‌وران، کارگران، کودکان و خانواده‌های کم‌درآمد را نیز وارد بررسی می‌کند؛ گروه‌هایی که تجربه‌هایشان همیشه به‌روشنی در اسناد رسمی ثبت نشده است. این توجه فقط برای افزودن چند روایت به تاریخ نیست. گاهی بررسی تجربه این گروه‌ها توضیح ما را از یک تحول تغییر می‌دهد. برای مثال، اطلاع از تأسیس مدرسه‌ای جدید به‌خودی‌خود نشان نمی‌دهد که فرصت تحصیل برای همه کودکان آن محل افزایش یافته است. برای سنجش این موضوع، باید عواملی مانند فاصله خانه تا مدرسه، هزینه تحصیل و نیاز خانوار به کار کودکان را نیز در نظر گرفت.

دلیل دیگر اهمیت تاریخ اجتماعی، کمک به **شناخت ریشه‌های تاریخی مسائل امروز** است. بسیاری از الگوهایی که اکنون عادی یا بدیهی به نظر می‌رسند، مانند شیوه‌های اشتغال، شکل سکونت خانوار یا مناسبات همسایگی، در شرایط تاریخی معینی پدید آمده‌اند و به‌تدریج تغییر کرده‌اند. برای مثال، در بررسی دگرگونی روابط همسایگی در یک شهر، کافی نیست بگوییم مردم امروز کمتر از گذشته با یکدیگر ارتباط دارند. ابتدا باید پرسید این ادعا درباره کدام محله‌ها و بر پایه چه شواهدی مطرح می‌شود. سپس می‌توان نقش تغییر نوع مسکن، جابه‌جایی ساکنان، فاصله محل کار از خانه و دگرگونی فضاهای عمومی را بررسی کرد. چنین نگاهی به دانشجوی علوم اجتماعی می‌آموزد که به جای مقایسه کلی و ارزش‌گذارانه گذشته و حال، شرایطی را بررسی کند که شکل‌های متفاوتی از زندگی جمعی را پدید آورده‌اند.

در جمع‌بندی، **موضوع تاریخ اجتماعی** روابط، نهادها و شیوه‌های زندگی مردم و تغییر یا تداوم آن‌هاست. **قلمرو آن** از زندگی یک خانوار یا محله تا تحولات جمعیتی و اجتماعی در مقیاس یک کشور امتداد دارد و با پرسش پژوهش، محدوده زمانی و مکانی و شواهد موجود مشخص می‌شود. **اهمیت آن** نیز در این است که نشان می‌دهد یک تحول تاریخی در عمل چگونه وارد زندگی مردم شده، چرا گروه‌های مختلف آن را به یک شکل تجربه نکرده‌اند و شناخت آن چه کمکی به فهم جامعه امروز می‌کند.

۳.تفاوت و پیوند تاریخ اجتماعی با تاریخ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی

در بخش پیشین دیدیم که تاریخ اجتماعی به روابط، نهادها و شیوه‌های زندگی مردم و به تغییر یا تداوم آن‌ها در گذر زمان می‌پردازد. بااین‌حال، زندگی اجتماعی را نمی‌توان جدا از تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بررسی کرد. برای مثال، گسترش مدرسه‌های جدید در ایران را می‌توان از زاویه سیاست‌های دولت، هزینه آموزش، نگرش مردم به سواد یا تفاوت فرصت تحصیل میان گروه‌های اجتماعی مطالعه کرد. موضوع کلی در همه این بررسی‌ها یکی است، اما هر پژوهشگر پرسش متفاوتی را دنبال می‌کند. بنابراین، **تفاوت شاخه‌های تاریخ بیش از آنکه در موضوع مطالعه باشد، در نوع پرسش و جنبه‌ای است که پژوهشگر در مرکز توجه قرار می‌دهد.**

تاریخ سیاسی به چگونگی شکل‌گیری، توزیع و اعمال قدرت در طول زمان می‌پردازد. ساختار حکومت، نهادهای سیاسی، قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری و رقابت بر سر قدرت از موضوعات آن‌اند. در بررسی گسترش آموزش، پژوهشگر تاریخ سیاسی ممکن است بپرسد چه نهادهایی مسئول اداره مدارس شدند، چه کسانی در تعیین سیاست‌های آموزشی نقش داشتند و اجرای این سیاست‌ها بر عهده چه دستگاه‌هایی بود. در مقابل، پژوهشگر تاریخ اجتماعی می‌پرسد این تصمیم‌ها در عمل چه تغییری در زندگی مردم ایجاد کردند: مدرسه در دسترس چه گروه‌هایی قرار گرفت، چه کسانی همچنان از تحصیل بازماندند و مدرسه‌رفتن چگونه تقسیم مسئولیت‌ها را در خانواده تغییر داد؟

پیوند تاریخ اجتماعی و تاریخ سیاسی تنها در **تأثیر تصمیم‌های حکومت بر زندگی مردم** خلاصه نمی‌شود؛ گروه‌های اجتماعی نیز می‌توانند در شکل‌گیری یا تغییر تصمیم‌های سیاسی نقش داشته باشند. در مثال آموزش، درخواست خانواده‌ها و انجمن‌های محلی برای تأسیس مدرسه می‌تواند بخشی از توضیح گسترش آموزش در یک منطقه باشد. از سوی دیگر، وجود یک قانون یا بخش‌نامه لزوماً به معنای اجرای یکسان آن در همه مناطق نیست. برای شناخت فاصله میان تصمیم رسمی و تجربه مردم، لازم است متن قانون در کنار شواهدی مانند گزارش‌های محلی، دادخواست‌ها و دفترهای ثبت‌نام بررسی شود. به این ترتیب، تاریخ اجتماعی نشان می‌دهد سیاست‌ها چگونه در شرایط متفاوت اجرا می‌شوند و مردم در برابر آن‌ها چه واکنشی نشان می‌دهند.

تاریخ اقتصادی تحول شیوه‌های تولید، توزیع، مبادله و مصرف را مطالعه می‌کند. مالکیت زمین، دستمزد، قیمت‌ها، تجارت، سرمایه‌گذاری و سازمان تولید از موضوعات رایج آن‌اند. برای مثال، در مطالعه یک کارخانه، پژوهشگر تاریخ اقتصادی ممکن است میزان سرمایه‌گذاری، حجم تولید و تغییر دستمزدها را بررسی کند. پژوهشگر تاریخ اجتماعی، درباره همان کارخانه می‌پرسد کارگران چگونه استخدام می‌شدند، کار در ساعت‌های معین چه تغییری در برنامه زندگی خانوار به وجود آورد و رابطه میان کارگر و کارفرما چگونه شکل گرفت. تفاوت این دو نگاه به معنای آن نیست که دستمزد فقط موضوعی اقتصادی است؛ دستمزد هنگامی که برای توضیح تصمیم خانواده درباره مسکن، کار فرزندان یا ادامه تحصیل آنان بررسی می‌شود، بخشی از تحلیل تاریخ اجتماعی نیز هست.

پیوند این دو حوزه از آنجا ناشی می‌شود که **فعالیت اقتصادی در دل روابط اجتماعی انجام می‌گیرد و خود نیز آن روابط را تغییر می‌دهد.** برای نمونه، ایجاد فرصت شغلی در یک شهر ممکن است زمینه مهاجرت را فراهم کند، اما دسترسی به آن فرصت

برای همه یکسان نیست. داشتن خویشاوند یا آشنا در شهر مقصد ممکن است در یافتن کار و مسکن مؤثر باشد. آمار اشتغال می‌تواند نشان دهد چه تغییری در شمار شاغلان رخ داده است، اما برای توضیح اینکه چه کسانی به این مشاغل دست یافته‌اند و از چه راهی، باید شبکه‌های خانوادگی و محلی را نیز بررسی کرد. در این مثال، داده‌های اقتصادی و شواهد اجتماعی به دو بخش مکمل یک توضیح تبدیل می‌شوند.

تاریخ فرهنگی به شیوه‌هایی می‌پردازد که مردم در دوره‌های مختلف به جهان و تجربه‌های خود معنا داده‌اند. باورها، ارزش‌ها، آیین‌ها، زبان، تصاویر، آثار هنری و روایت‌های رایج از جمله موضوعات آن‌اند. در بررسی گسترش آموزش، پژوهشگر تاریخ فرهنگی ممکن است از خلال کتاب‌های درسی، مطبوعات و خاطرات بپرسد «فرد باسواد» چگونه توصیف می‌شد و چه انتظاری از آموزش دختران و پسران وجود داشت. پژوهشگر تاریخ اجتماعی می‌تواند بپرسد این برداشت‌ها در تصمیم خانواده‌ها چه نقشی داشتند و چرا خانواده‌های یک دوره، حتی با نگرش‌هایی مشابه، لزوماً امکان یکسانی برای فرستادن فرزندان خود به مدرسه نداشتند. در اینجا تاریخ فرهنگی به شناخت **معنا و ارزش آموزش** کمک می‌کند و تاریخ اجتماعی نشان می‌دهد این معناها در چه شرایطی به رفتار و انتخاب روزمره تبدیل می‌شدند.

این پیوند هنگام خواندن منابع نیز اهمیت دارد. برای مثال، اگر روزنامه‌ای در دوره‌ای از آموزش همگانی دفاع کند، نوشته آن شاهدی است بر اینکه چنین دیدگاهی در فضای عمومی مطرح بوده است؛ اما به‌تنهایی ثابت نمی‌کند که همه خانواده‌ها همان دیدگاه را داشته‌اند یا امکان عمل به آن را پیدا کرده‌اند. برای شناخت تجربه واقعی مردم، باید آن نوشته را در کنار شواهدی مانند آمار ثبت‌نام، گزارش مدارس و روایت خانواده‌ها قرار داد. در مقابل، آمار ثبت‌نام نیز به‌تنهایی توضیح نمی‌دهد که خانواده‌ها برای آموزش چه ارزشی قائل بودند. کنار هم گذاشتن این شواهد به پژوهشگر کمک می‌کند میان **آنچه درباره یک رفتار گفته می‌شد** و **آنچه در عمل رخ می‌داد** تمایز بگذارد.

برای جمع‌بندی، می‌توان به مثال گسترش مدرسه‌های جدید بازگشت. تاریخ سیاسی می‌پرسد سیاست آموزشی چگونه و به دست چه نهادهایی شکل گرفت؛ تاریخ اقتصادی بررسی می‌کند منابع لازم برای تأسیس مدارس چگونه تأمین شد و تحصیل چه هزینه‌ای برای خانوار داشت؛ تاریخ فرهنگی می‌پرسد سواد و مدرسه‌رفتن چه معنایی برای مردم داشت؛ و تاریخ اجتماعی بررسی می‌کند این عوامل چگونه در کنار یکدیگر فرصت‌های آموزشی و زندگی روزمره گروه‌های مختلف را تغییر دادند. **تمایز این شاخه‌ها به ما کمک می‌کند پرسش پژوهش را دقیق کنیم؛ توجه به پیوند آن‌ها نیز مانع می‌شود که یک تحول تاریخی را تنها با یک علت توضیح دهیم.**

٤.رابطه تاریخ اجتماعی با جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی

تاریخ اجتماعی می‌کوشد توضیح دهد که مردم در گذشته چگونه زندگی می‌کردند و روابط، نهادها و شیوه‌های زندگی آنان چگونه تغییر می‌کرد یا تداوم می‌یافت. برای پاسخ به این پرسش، دانستن ترتیب رویدادها کافی نیست. برای مثال، اگر بخواهیم تأثیر مهاجرت روستا به شهر را بر زندگی خانوارها بررسی کنیم، باید بدانیم چه کسانی مهاجرت کردند، چگونه در شهر کار و مسکن یافتند و مهاجرت چه تغییری در روابط آنان با خویشاوندانشان پدید آورد. در چنین پژوهشی، **جامعه‌شناسی** به تحلیل روابط و نهادهای اجتماعی، **مردم‌شناسی** به شناخت تجربه‌ها و معناهای زندگی روزمره و **جمعیت‌شناسی** به سنجش اندازه، ترکیب و تغییرات جمعیت کمک می‌کند. تاریخ اجتماعی این شناخت‌ها را در بستر زمان و مکان معین و با تکیه بر شواهد تاریخی به هم پیوند می‌دهد.

جامعه‌شناسی به مطالعه روابط اجتماعی، گروه‌ها، نهادها و الگوهای کنش جمعی می‌پردازد. مفاهیمی مانند طبقه، منزلت، نابرابری، شبکه اجتماعی و تحرک اجتماعی به پژوهشگر تاریخ اجتماعی کمک می‌کنند تا از توصیف تجربه‌های پراکنده فراتر رود و الگوهای مشترک یا تفاوت‌های معنادار میان آن‌ها را تشخیص دهد. برای نمونه، اگر در اسناد و روایت‌های مربوط به یک محله شهری ببینیم که برخی مهاجران با کمک خویشاوندان یا هم‌ولایتی‌های خود شغلی پیدا کرده‌اند، مفهوم «شبکه اجتماعی» به ما کمک می‌کند نقش این پیوندها را در دسترسی به فرصت‌های شغلی توضیح دهیم. در این صورت، یافتن کار فقط حاصل کوشش فردی یا وجود فرصت شغلی در شهر نیست؛ روابطی که فرد پیش از مهاجرت داشته یا پس از ورود به شهر برقرار کرده نیز می‌تواند در آن مؤثر باشد.

این رابطه دوسویه است. جامعه‌شناسی ابزار مفهومی برای تحلیل گذشته فراهم می‌کند و تاریخ اجتماعی نشان می‌دهد که روابط و نهادهای مورد مطالعه جامعه‌شناسان چگونه در شرایط معین شکل گرفته‌اند و چرا در همه دوره‌ها یکسان عمل نکرده‌اند. برای مثال، شبکه خویشاوندی ممکن است در یک دوره راه اصلی یافتن شغل برای تازه‌واردان باشد، اما در دوره‌ای دیگر، با گسترش استخدام رسمی یا تغییر نوع مشاغل، نقش متفاوتی پیدا کند. بنابراین، نباید تفاوت این دو رشته را به این صورت ساده کرد که جامعه‌شناسی فقط درباره حال و تاریخ اجتماعی فقط درباره گذشته است. جامعه‌شناسان نیز تحولات تاریخی را بررسی می‌کنند؛ در **جامعه‌شناسی تاریخی**، استفاده از شواهد گذشته برای توضیح دگرگونی‌های اجتماعی این نزدیکی را به‌خوبی نشان می‌دهد. در عین حال، پژوهشگر تاریخ اجتماعی باید هنگام به‌کارگیری مفاهیم امروزی بررسی کند که آیا آن مفهوم با شواهد و شرایط دوره مورد مطالعه سازگار است یا نه.

مردم‌شناسی، به‌ویژه در شاخه‌های اجتماعی و فرهنگی آن، به شیوه‌های زندگی، مناسبات خویشاوندی، آیین‌ها و معناهایی توجه دارد که مردم به رفتارها و تجربه‌های خود می‌دهند. این نگاه به تاریخ اجتماعی کمک می‌کند تا رفتار مردم گذشته را تنها از بیرون و با معیارهای امروز داوری نکند. برای مثال، مهاجرت به شهر لزوماً به معنای قطع پیوند با روستا نیست. بازگشت برای شرکت در مراسم خانوادگی، فرستادن پول برای بستگان یا میزبانی از خویشاوندان تازه‌وارد می‌تواند نشان دهد که روابط خانوادگی پس از مهاجرت از میان نرفته، بلکه شکل دیگری پیدا کرده است. نگاه مردم‌شناختی کمک می‌کند بپرسیم این رفتارها برای خود افراد چه معنایی داشته است: آیا آن‌ها را وظیفه خانوادگی، نشانه تعلق به محل زادگاه یا راهی برای حفظ همیاری می‌دانسته‌اند؟

بااین‌حال، شیوه دسترسی به تجربه مردم در گذشته و حال یکسان نیست. مردم‌شناس در پژوهش میدانی می‌تواند رفتارها را مشاهده کند و درباره معنای آن‌ها از افراد بپرسد، اما پژوهشگر تاریخ اجتماعی نمی‌تواند زندگی روزمره دوره‌های گذشته را مستقیماً مشاهده کند. او برای شناخت آن به شواهدی مانند نامه‌ها، عکس‌ها، خاطرات، اشیا و گزارش‌های محلی رجوع می‌کند و برای گذشته نزدیک می‌تواند از مصاحبه تاریخ شفاهی نیز بهره بگیرد. نکته مهم این است که نه رسم‌های امروزی را می‌توان بدون شاهد به گذشته نسبت داد و نه خاطره یک نفر را می‌توان تجربه همه مردم دانست. برای نمونه، اگر فردی در مصاحبه از همیاری گسترده میان مهاجران سخن بگوید، روایت او برای شناخت تجربه خودش ارزشمند است؛ اما برای داوری درباره گستردگی این رفتار باید آن را با روایت‌های دیگر و شواهد موجود مقایسه کرد.

جمعیت‌شناسی اندازه، ترکیب و پراکندگی جمعیت و تغییرات آن را مطالعه می‌کند. زادوولد، مرگ‌ومیر و مهاجرت سه فرایند اصلی تغییر جمعیت‌اند و ویژگی‌هایی مانند سن، جنس و محل سکونت در شناخت ترکیب آن اهمیت دارند. تاریخ اجتماعی با استفاده از سرشماری‌ها، آمار ثبت احوال و دیگر اسناد جمعیتی می‌تواند دامنه تحولاتی را بسنجد که از خلال یک خاطره یا گزارش محلی به‌تنهایی دیده نمی‌شوند. برای مثال، مقایسه اطلاعات چند سرشماری می‌تواند نشان دهد جمعیت شهری در چه دوره‌ای افزایش یافته و ترکیب سنی آن چگونه تغییر کرده است. اما افزایش جمعیت یک شهر به‌خودی‌خود ثابت نمی‌کند که مهاجرت علت اصلی این افزایش بوده است؛ رشد طبیعی جمعیت، یعنی تفاوت شمار تولدها و مرگ‌ها، و تغییر محدوده شهر نیز ممکن است در این افزایش نقش داشته باشند. ازاین‌رو، هنگام مقایسه داده‌های دو دوره باید به تعریف شهر، محدوده جغرافیایی و شیوه گردآوری آمار توجه کرد.

داده‌های جمعیتی کمک می‌کنند روشن شود یک تغییر **در چه مقیاسی و در میان کدام گروه‌ها** رخ داده است؛ تاریخ اجتماعی در کنار این داده‌ها می‌پرسد که مردم آن تغییر را چگونه تجربه کرده‌اند و چه پیامدهایی برای زندگی‌شان داشته است. برای نمونه، اگر شواهد جمعیتی از مهاجرت شمار زیادی از جوانان یک منطقه حکایت کند، پژوهشگر تاریخ اجتماعی می‌تواند بررسی کند که خروج آنان چه اثری بر تقسیم کار در خانوارهای روستایی، مراقبت از سالمندان و ارتباط روستا با شهر گذاشته است. در مقابل، شناخت شرایط خانوار و فرصت‌های شغلی نیز به توضیح این پرسش جمعیت‌شناختی کمک می‌کند که چرا مهاجرت در میان برخی گروه‌های سنی یا در بعضی مناطق بیشتر بوده است.

در جمع‌بندی، در مطالعه مهاجرت روستا به شهر، **جمعیت‌شناسی** به شناخت دامنه مهاجرت و ویژگی‌های مهاجران کمک می‌کند؛ **جامعه‌شناسی** نقش روابط خویشاوندی، فرصت‌های شغلی و نابرابری را در مهاجرت و استقرار در شهر بررسی می‌کند؛ و **مردم‌شناسی** نشان می‌دهد که مهاجران چگونه زندگی تازه خود و پیوندشان با زادگاه را معنا می‌کنند. **تاریخ اجتماعی** با کنار هم گذاشتن این دیدگاه‌ها و سنجیدن آن‌ها در برابر شواهد، توضیح می‌دهد که این فرایند در یک دوره و مکان معین چگونه رخ داده، چه چیزهایی را در زندگی مردم تغییر داده و چه روابطی با وجود جابه‌جایی تداوم یافته‌اند.

۵.ساختار اجتماعی، نهاد اجتماعی، کنش، تغییر و تداوم

برای شناخت زندگی مردم در گذشته، باید هم به شرایطی توجه کنیم که افراد در آن زندگی می‌کردند و هم به تصمیم‌ها و کارهایی که در همان شرایط انجام می‌دادند. برای مثال، در بررسی گسترش مدرسه‌های جدید در یک شهر، تأسیس مدرسه به‌تنهایی توضیح نمی‌دهد که چه کودکانی توانستند درس بخوانند، چه کسانی از تحصیل بازماندند و خانواده‌ها چگونه خود را با برنامه مدرسه هماهنگ کردند. برای پاسخ به این پرسش‌ها، پنج مفهوم پایه به کار می‌آید: **ساختار اجتماعی، نهاد اجتماعی، کنش، تغییر و تداوم**. این مفاهیم به ما کمک می‌کنند میان شرایط زندگی، شیوه سازمان‌یافتن امور جمعی و رفتار مردم رابطه برقرار کنیم.

ساختار اجتماعی به الگوهای نسبتاً پایداری گفته می‌شود که روابط و موقعیت‌های افراد و گروه‌ها را در جامعه سامان می‌دهند. ساختار اجتماعی را نمی‌توان در یک ساختمان یا سازمان خاص خلاصه کرد؛ آن را از روی نظمِ تکرارشونده روابط و توزیع فرصت‌ها و منابع می‌شناسیم. برای مثال، اگر در یک شهر دسترسی به مدرسه به‌طور منظم با محل سکونت، درآمد خانوار یا جنسیت کودکان تفاوت داشته باشد، با مسئله‌ای ساختاری روبه‌رو هستیم. در این حالت، برای توضیح اینکه چرا کودکی به مدرسه نرفته است، بررسی تصمیم خانواده کافی نیست؛ باید دید مدرسه در کدام محله قرار داشته، رفت‌وآمد چه هزینه‌ای داشته و خانوار تا چه اندازه به کار کودک نیاز داشته است. **ساختار اجتماعی عمل افراد را به‌طور کامل تعیین نمی‌کند، اما بعضی انتخاب‌ها را آسان‌تر و برخی دیگر را دشوارتر می‌سازد.**

نهاد اجتماعی مجموعه‌ای نسبتاً پایدار از قواعد، نقش‌ها و رویه‌هایی است که بخشی از زندگی جمعی را سامان می‌دهد. خانواده، آموزش و دین نمونه‌هایی از نهادهای اجتماعی‌اند. برای فهم این مفهوم، باید میان *نهاد* و *سازمان* فرق گذاشت. یک مدرسه معین، با مدیر، معلمان و دانش‌آموزانش، یک سازمان است؛ اما **نهاد آموزش** از آن مدرسه گسترده‌تر است و نقش معلم و شاگرد، قواعد ثبت‌نام و ارزیابی، شیوه انتقال دانش و انتظار جامعه از تحصیل را نیز دربرمی‌گیرد. ممکن است مدرسه‌ای تعطیل شود، بی‌آنکه نهاد آموزش از میان برود. همچنین ممکن است این نهاد باقی بماند، اما با تغییر شیوه تدریس، معیارهای پذیرش یا انتظار خانواده‌ها از مدرسه دگرگون شود. تفاوت ساختار و نهاد نیز از همین‌جا روشن می‌شود: نهاد آموزش نشان می‌دهد تحصیل **چگونه سازمان می‌یابد**؛ بررسی ساختار اجتماعی نشان می‌دهد **چه گروه‌هایی و با چه امکاناتی** به آن دسترسی دارند.

کنش رفتاری است که برای فرد انجام‌دهنده معنایی دارد. هنگامی که فرد در انجام آن رفتار، دیگران یا واکنش احتمالی آنان را در نظر می‌گیرد، از **کنش اجتماعی** سخن می‌گوییم. برای مثال، تصمیم خانواده برای ثبت‌نام فرزند در مدرسه می‌تواند با انتظار از آینده شغلی او، نظر خویشاوندان یا نیاز دیگر اعضای خانوار به کمک او ارتباط داشته باشد. کنش اجتماعی همیشه نتیجه محاسبه دقیق نیست؛ ممکن است از عادت، عاطفه یا احساس وظیفه نیز سرچشمه بگیرد. ازاین‌رو، دو خانواده ممکن است رفتار مشابهی داشته باشند، اما به دلایل متفاوت. پژوهشگر تاریخ اجتماعی نباید انگیزه افراد را صرفاً از روی نتیجه رفتارشان حدس بزند؛ برای شناخت آن، باید تا حد امکان به شواهدی مانند نامه‌ها، خاطرات، دادخواست‌ها یا مصاحبه‌های تاریخ شفاهی رجوع کند.

رابطه ساختار اجتماعی و کنش دوسویه است. از یک سو، مردم در شرایطی تصمیم می‌گیرند که خود به‌تنهایی آن را به وجود نیاورده‌اند؛ از سوی دیگر، کارهای آنان می‌تواند همان شرایط را حفظ کند یا به دگرگونی آن بینجامد. برای مثال، فاصله زیاد تا مدرسه ممکن است امکان تحصیل را برای برخی کودکان محدود کند. اگر خانواده‌ها این وضع را بپذیرند، الگوی پیشین دسترسی به آموزش ممکن است ادامه یابد؛ اما اگر برای تأسیس مدرسه‌ای نزدیک‌تر درخواست مشترکی مطرح کنند و درخواستشان به نتیجه برسد، کنش جمعی آنان می‌تواند دسترسی ساکنان آن محله را تغییر دهد. این مثال نشان می‌دهد که مردم نه کاملاً تابع شرایط‌اند و نه می‌توانند مستقل از امکانات و محدودیت‌های موجود عمل کنند.

دو مفهوم **تغییر** و **تداوم** به پژوهشگر کمک می‌کنند نتایج این فرایندها را در طول زمان بررسی کند. تغییر اجتماعی زمانی رخ می‌دهد که در الگوهای روابط، نقش‌ها، قواعد یا شیوه توزیع فرصت‌ها دگرگونی پدید آید. تأسیس یک مدرسه، به‌خودی‌خود، یک رویداد است؛ اما اگر در پی آن گروهی از کودکان که پیش‌تر امکان تحصیل نداشتند بتوانند به‌طور پایدار درس بخوانند یا تقسیم وقت آنان میان کار، خانه و مدرسه دگرگون شود، می‌توان از تغییر اجتماعی سخن گفت. وسعت و سرعت این تغییر نیز ممکن است برای گروه‌ها یکسان نباشد: امکانی که برای ساکنان یک محله پدید آمده است، لزوماً در همان زمان در دسترس ساکنان محله‌ای دیگر قرار نمی‌گیرد.

تداوم به ماندگاری یک رابطه، قاعده یا الگوی اجتماعی در طول زمان اشاره دارد؛ اما ماندگاری همیشه به معنای ثابت ماندن شکل آن نیست. برای مثال، با گسترش مدرسه ممکن است بخشی از آموزش کودکان از خانه به مدرسه منتقل شود، اما خانواده همچنان در تربیت آنان و تصمیم‌گیری درباره ادامه تحصیلشان نقش داشته باشد. در این نمونه، **محل و شیوه آموزش تغییر کرده، اما نقش خانواده به شکلی دیگر ادامه یافته است**. بنابراین، تغییر و تداوم در برابر یکدیگر قرار نمی‌گیرند؛ ممکن است در یک دوره و حتی در یک نهاد، هم‌زمان رخ دهند. برای تشخیص آن‌ها باید روشن کرد که دقیقاً چه چیزی را، در چه فاصله زمانی و درباره کدام گروه اجتماعی مقایسه می‌کنیم.

در جمع‌بندی، **ساختار اجتماعی** به ما نشان می‌دهد فرصت‌ها و محدودیت‌ها چگونه میان گروه‌ها توزیع می‌شوند؛ **نهاد اجتماعی** توضیح می‌دهد امور جمعی به کمک چه قواعد و نقش‌هایی سامان می‌یابند؛ و **کنش** توجه ما را به کارهایی جلب می‌کند که مردم در این شرایط انجام می‌دهند و معنایی که برای آن‌ها قائل‌اند. با بررسی **تغییر و تداوم** نیز می‌توانیم دریابیم کدام روابط و شیوه‌های زندگی دگرگون شده‌اند، کدام باقی مانده‌اند و خود مردم چه نقشی در ماندگاری یا دگرگونی آن‌ها داشته‌اند.

٦.نقش مردم عادی و گروه‌های کمتر دیده‌شده در تاریخ

برای شناخت گذشته یک شهر، دانستن نام حاکمان، تاریخ تصویب قوانین یا زمان ساخت بناهای مهم سودمند است؛ اما این اطلاعات به‌تنهایی نشان نمی‌دهد که شهر چگونه اداره می‌شد و مردم چگونه در آن زندگی می‌کردند. برای پاسخ به این پرسش باید به کسانی نیز توجه کنیم که با کار، مراقبت، آموزش مهارت، دادوستد و همکاری روزمره، زندگی جمعی را ممکن می‌ساختند. تاریخ اجتماعی از این منظر، مردم را تنها دریافت‌کنندگان تصمیم‌های حکومت یا شاهدان رویدادهای بزرگ نمی‌داند؛ بلکه نقش آنان را در **شکل‌گیری، تداوم و دگرگونی روابط اجتماعی** بررسی می‌کند.

منظور از «**مردم عادی**» در این بحث، کسانی است که زندگی‌شان معمولاً در مرکز روایت‌های رسمیِ قدرت و حکومت قرار ندارد. این تعبیر به معنای کم‌اهمیت بودن آنان یا یکسان بودن تجربه‌هایشان نیست. یک استادکار، شاگرد کارگاه و کارگر روزمزد ممکن است هر سه بیرون از حلقه تصمیم‌گیران سیاسی باشند، اما از نظر درآمد، منزلت و اختیار شرایط یکسانی ندارند. تعبیر «**گروه‌های کمتر دیده‌شده**» نیز به کسانی اشاره دارد که تجربه‌ها و دیدگاه‌هایشان در منابع باقی‌مانده یا در روایت‌های تاریخی کمتر بازتاب یافته است. بسته به زمان، مکان و موضوع پژوهش، زنان، کودکان، دهقانان، کارگران، مهاجران یا برخی اقلیت‌های دینی و زبانی ممکن است در شمار این گروه‌ها قرار گیرند. بنابراین، کمتر دیده‌شدن صفتی ذاتی یا همیشگی نیست؛ باید پرسید **چه کسانی، در کدام منابع و از نگاه چه کسانی کمتر دیده شده‌اند؟**

یکی از راه‌های فهم نقش این گروه‌ها، بررسی **کنش‌های روزمره** است. برای مثال، در مطالعه تاریخ یک کارگاه قالی‌بافی، دانستن نام صاحب کارگاه، شمار دارها یا میزان فروش برای شناخت فعالیت اقتصادی آن مفید است. اما اگر بخواهیم بدانیم این حرفه چگونه در طول زمان تداوم پیدا کرده است، باید بپرسیم چه کسانی مهارت بافت را به تازه‌کاران می‌آموختند، تقسیم کار چگونه بود و چه بخشی از کار در کارگاه یا خانه انجام می‌شد. همچنین باید دید درآمد حاصل از بافت چگونه در معیشت خانوار نقش داشت و چه کسی درباره مصرف آن تصمیم می‌گرفت. چنین پرسش‌هایی نشان می‌دهد که تداوم یک حرفه فقط نتیجه تصمیم صاحب کارگاه یا رونق بازار نبود؛ به کار و انتقال مهارت کسانی نیز وابسته بود که ممکن است نامشان در اسناد تجاری ثبت نشده باشد.

نقش مردم تنها در حفظ شیوه‌های موجود زندگی خلاصه نمی‌شود؛ آنان می‌توانند در **تغییر شرایط اجتماعی** نیز سهم داشته باشند. برای نمونه، در بررسی گسترش مدرسه‌ها در یک شهر، تصمیم نهادهای رسمی و تأمین بودجه اهمیت دارد، اما ممکن است پیگیری خانواده‌ها یا همکاری ساکنان یک محله نیز در تأسیس مدرسه مؤثر بوده باشد. از سوی دیگر، حتی پس از تأسیس مدرسه، امکان تحصیل به شرایط خانوار، فاصله خانه تا مدرسه و تقسیم مسئولیت‌های روزمره بستگی دارد. این مثال مفهوم **عاملیت** را روشن می‌کند: مردم در محدوده امکانات و محدودیت‌های موجود تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند و گاه می‌توانند همان شرایط را تغییر دهند. عاملیت به معنای اختیار نامحدود نیست؛ خانواده‌ای که خواهان تحصیل فرزند خود است، لزوماً توان پرداخت هزینه یا فراهم کردن رفت‌وآمد او را ندارد.

رویکردی که تحولات گذشته را از منظر تجربه و عمل گروه‌هایی بررسی می‌کند که کمتر در مرکز روایت‌های رسمی بوده‌اند، «**تاریخ از پایین**» نام دارد. این رویکرد به معنای کنار گذاشتن تاریخ دولت، قانون یا نهادهای رسمی نیست. هدف آن است که نشان دهد تصمیم‌های رسمی در عمل چگونه اجرا می‌شدند، مردم آن‌ها را چگونه تجربه می‌کردند و چه واکنش‌هایی به آن‌ها نشان می‌دادند. برای مثال، تصویب مقرراتی درباره کار، تنها نشان می‌دهد چه قاعده‌ای وضع شده است؛ برای فهم تأثیر آن بر کارگران باید بررسی کرد که در کارگاه‌های مختلف چگونه اجرا می‌شد، کارگران چه برداشتی از آن داشتند و آیا امکان پیگیری خواسته‌های خود را پیدا می‌کردند. از این منظر، توجه به مردم عادی فقط به افزودن چند نام یا خاطره به روایت گذشته نمی‌انجامد؛ گاه **توضیح ما را درباره علت، شیوه وقوع یا پیامد یک تحول تغییر می‌دهد**.

یکی از دشواری‌های مطالعه این گروه‌ها، نابرابری در تولید و نگهداری اسناد است. بسیاری از مدارک برای مقاصدی مانند دریافت مالیات، ثبت مالکیت یا رسیدگی به اختلاف‌ها تهیه شده‌اند، نه برای ثبت زندگی روزمره مردم. برای مثال، ممکن است نام یک زن در سندی مربوط به ارث آمده باشد، اما همان سند درباره کار روزانه، مهارت‌ها یا سهم او در معیشت خانوار چیزی نگوید. **سکوت سند درباره یک فعالیت، به‌خودی‌خود نشانه نبود آن فعالیت نیست؛ همچنان که مجوزی برای حدس زدن درباره آن نیز نیست.** پژوهشگر باید بپرسد سند را چه کسی، برای چه منظوری و در چه شرایطی تهیه کرده است و سپس، در صورت امکان، آن را با شواهد دیگری مانند نامه‌ها، عکس‌ها، دفترهای حساب، گزارش‌های محلی، اشیای به‌جامانده و روایت‌های شفاهی مقایسه کند.

در استفاده از این شواهد نیز باید میان **سخن خود افراد** و **آنچه دیگران درباره آنان نوشته‌اند** فرق گذاشت. گزارش یک کارفرما ممکن است اطلاعاتی درباره ساعات کار به دست دهد، اما لزوماً نشان نمی‌دهد کارگران آن شرایط را چگونه تجربه می‌کردند. در مقابل، خاطره یک کارگر می‌تواند جنبه‌هایی از زندگی کارگاه را آشکار کند که در گزارش رسمی نیامده‌اند، اما تجربه او را نباید به همه کارگران یا همه دوره‌ها تعمیم داد. پژوهشگر با مقایسه منابع می‌تواند هم شباهت‌ها و تفاوت‌های تجربه افراد را ببیند و هم روشن کند کدام نتیجه بر شواهد کافی استوار است و درباره چه چیزهایی هنوز نمی‌توان با اطمینان سخن گفت.

در جمع‌بندی، توجه به مردم عادی و گروه‌های کمتر دیده‌شده، تاریخ اجتماعی را از شرح تصمیم‌های رسمی فراتر می‌برد و به بررسی زندگی‌ای می‌رساند که این تصمیم‌ها در آن اجرا، پذیرفته یا دگرگون می‌شدند. پرسش اصلی فقط این نیست که «**چه کسانی در روایت گذشته کمتر دیده شده‌اند؟**»؛ باید پرسید «**کار، تجربه و تصمیم‌های آنان چه نقشی در آنچه تغییر کرد یا تداوم یافت، داشت و با چه شواهدی می‌توان این نقش را شناخت؟**»

فصل دوم: شکل‌گیری و رویکردهای تاریخ اجتماعی

۷.گذار از تاریخ‌نگاری رویدادمحور به مطالعه زندگی اجتماعی

در فصل نخست دیدیم که تاریخ اجتماعی به روابط، نهادها و شیوه‌های زندگی مردم و به تغییر یا تداوم آن‌ها در گذر زمان می‌پردازد. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چگونه زندگی اجتماعی به یکی از موضوعات اصلی پژوهش تاریخی تبدیل شد. این تحول به معنای کنار گذاشتن جنگ‌ها، انقلاب‌ها، قوانین یا تصمیم‌های حکومت نبود. آنچه تغییر کرد، **نوع پرسش مورخان درباره گذشته** بود. در کنار پرسش‌هایی مانند «چه اتفاقی افتاد؟» و «چه کسانی در آن نقش داشتند؟»، پرسش‌های دیگری نیز اهمیت یافتند: «این رویداد در چه شرایط اجتماعی رخ داد؟»، «گروه‌های مختلف آن را چگونه تجربه کردند؟» و «پس از آن، چه چیزهایی در زندگی مردم تغییر کرد و چه چیزهایی به همان صورت ادامه یافت؟»

در **تاریخ‌نگاری رویدادمحور**، رویدادهای مشخص و توالی زمانی آن‌ها محور روایت‌اند. برای مثال، مورخی که تغییر حکومت یا تصویب یک قانون را بررسی می‌کند، ممکن است بر زمان وقوع، تصمیم‌های بازیگران اصلی، اختلاف میان آنان و نتیجه رویداد تمرکز کند. این شیوه به شناخت دقیق ترتیب وقایع و نقش افراد و نهادها کمک می‌کند و نباید آن را صرفاً فهرستی از نام‌ها و تاریخ‌ها دانست. بااین‌حال، تمرکز بر یک رویداد و بازیگران شناخته‌شده آن ممکن است بسیاری از شرایطی را که به وقوع آن انجامیده یا پیامدهای آن را شکل داده‌اند، در حاشیه قرار دهد. برای نمونه، تاریخ تصویب یک قانون آموزشی روشن می‌کند که تصمیم رسمی چه زمانی گرفته شد، اما به‌تنهایی نشان نمی‌دهد که آن قانون در کدام مناطق اجرا شد، چه خانواده‌هایی توانستند از امکانات تازه استفاده کنند و چه کودکانی همچنان از تحصیل بازماندند.

توجه به زندگی اجتماعی در نوشته‌های تاریخی پیش از سده بیستم نیز وجود داشت؛ ازاین‌رو، پیدایش تاریخ اجتماعی را نمی‌توان به یک تاریخ یا یک مکتب نسبت داد. بااین‌حال، از اواخر سده نوزدهم و در طول سده بیستم، این نوع پرسش‌ها در پژوهش تاریخی جایگاه گسترده‌تری یافتند. دگرگونی‌هایی مانند صنعتی‌شدن، رشد شهرها، مهاجرت و گسترش کار مزدبگیری، پرسش‌هایی درباره خانواده، معیشت، طبقات و نابرابری پیش روی پژوهشگران گذاشتند که با روایت تصمیم‌های حکومت به‌تنهایی پاسخ نمی‌یافتند. هم‌زمان، گسترش جامعه‌شناسی، اقتصاد، مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی، مفاهیم و روش‌های تازه‌ای برای مطالعه گذشته در اختیار مورخان گذاشت. برای مثال، مقایسه سرشماری‌ها امکان بررسی تغییرات جمعیت را فراهم می‌کرد، درحالی‌که مفاهیمی مانند طبقه و شبکه خویشاوندی به توضیح تفاوت تجربه گروه‌های اجتماعی کمک می‌کردند.

یکی از جریان‌های اثرگذار در این گذار، **مکتب آنال** در فرانسه بود. مارک بلوخ و لوسین فِور در سال ۱۹۲۹ نشریه‌ای بنیان گذاشتند که به محور شکل‌گیری این جریان تبدیل شد. آنان بر گفت‌وگوی تاریخ با دیگر علوم اجتماعی و بر مطالعه مسائلی مانند زندگی اقتصادی، جغرافیا، مناسبات اجتماعی و شیوه‌های اندیشیدن مردم تأکید داشتند. در نسل بعدی این مکتب، فرنان برودل توجه پژوهشگران را به تفاوت میان زمانِ کوتاه رویدادها و فرایندهای کندتر تاریخی جلب کرد. برای مثال، افتتاح یک راه‌آهن در روزی معین رخ می‌دهد، اما

اثر آن بر مسیرهای دادوستد، مهاجرت و موقعیت شهرهای مسیر ممکن است تنها با بررسی چند دهه آشکار شود. تمایز میان این دو مقیاس زمانی به مورخ کمک می‌کند **وقوع یک رویداد را با دگرگونی تدریجی زندگی اجتماعی یکی نگیرد**.

تاریخ اجتماعی تنها در مکتب آنال شکل نگرفت. در بریتانیا نیز شماری از مورخان به مطالعه طبقات، کار و کنش جمعی پرداختند و به گسترش رویکرد «**تاریخ از پایین**» کمک کردند. در این رویکرد، کارگران، پیشه‌وران، دهقانان و دیگر گروه‌هایی که کمتر در مرکز روایت‌های رسمی بودند، نه فقط به‌عنوان کسانی که از تحولات اثر می‌پذیرند، بلکه به‌عنوان افرادی بررسی می‌شوند که با تصمیم‌ها و فعالیت‌های خود در شکل‌گیری آن تحولات نقش دارند. تفاوت تأکید این رویکردها مهم است: مطالعه فرایندهای بلندمدت نشان می‌دهد مردم در چه شرایطی زندگی و عمل می‌کردند؛ توجه به تجربه و کنش مردم روشن می‌کند که آنان در همان شرایط چه می‌کردند و چگونه گاه به حفظ یا تغییر آن‌ها یاری می‌رساندند.

تغییر پرسش‌های مورخان، **شیوه انتخاب و خواندن منابع** را نیز گسترش داد. فرمان‌ها، قوانین و گزارش‌های رسمی همچنان ارزشمند بودند، اما برای شناخت زندگی مردم، منابعی مانند سرشماری‌ها، وقف‌نامه‌ها، دفترهای حساب، اسناد خانوادگی، عکس‌ها و، برای دوره‌های نزدیک‌تر، مصاحبه‌های تاریخ شفاهی نیز اهمیت بیشتری یافتند. افزون بر این، یک منبع قدیمی می‌توانست با پرسشی تازه خوانده شود. برای مثال، دفتر ثبت‌نام مدرسه‌ای که برای امور اداری تهیه شده است، ممکن است اطلاعاتی درباره سن دانش‌آموزان یا محل سکونت آنان به دست دهد. بااین‌حال، چنین دفتری فقط کسانی را ثبت می‌کند که وارد مدرسه شده‌اند و به‌تنهایی نمی‌تواند دلیل بازماندن دیگر کودکان از تحصیل را نشان دهد. مورخ برای پاسخ به این پرسش باید دفتر ثبت‌نام را با شواهد دیگری مانند آمار جمعیت، گزارش‌های محلی و روایت‌های خانوادگی مقایسه کند.

برای روشن شدن تفاوت دو نگاه، می‌توان **انقلاب مشروطه ایران** را در نظر گرفت. در مطالعه‌ای رویدادمحور، پژوهشگر ممکن است توالی اعتراض‌ها، صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس را دنبال کند. پژوهشگر تاریخ اجتماعی درباره همان تحول می‌پرسد که اصناف، بازرگانان، انجمن‌ها و گروه‌های دیگر در شهرهای مختلف چگونه در آن مشارکت کردند، پیوندهای محلی و صنفی چه نقشی در این مشارکت داشت و آیا تجربه و خواسته‌های این گروه‌ها یکسان بود. روایت رویدادها زمان و زمینه طرح این پرسش‌ها را روشن می‌کند؛ مطالعه روابط اجتماعی نیز کمک می‌کند بفهمیم چرا مشارکت مردم و پیامدهای تحول در همه جا یکسان نبود. هیچ‌یک از این دو نگاه جای دیگری را نمی‌گیرد؛ هر کدام بخشی از توضیح تاریخی را فراهم می‌کند.

در جمع‌بندی، **گذار از تاریخ‌نگاری رویدادمحور به مطالعه زندگی اجتماعی، گذار از ثبت رویدادها به حذف آن‌ها نبود؛ گسترش دامنه توضیح تاریخی بود.** مورخ همچنان باید بداند چه اتفاقی، در چه زمانی و با دخالت چه کسانی رخ داده است، اما در کنار آن می‌پرسد چه روابط و شرایطی وقوع آن را ممکن ساختند، مردم چگونه در آن نقش داشتند و اثر آن در زندگی گروه‌های مختلف تا چه اندازه پایدار بود. از این دیدگاه، رویداد تاریخی نه پایان بررسی، بلکه نقطه‌ای برای شناخت رابطه میان **وقایع کوتاه‌مدت، فرایندهای بلندمدت و تجربه زندگی مردم** است.

۸.آشنایی مقدماتی با مکتب آنال

اگر بخواهیم تاریخ یک بندر را بنویسیم، می‌توانیم از زمان تأسیس آن، تغییر حکومت‌ها یا قراردادهای تجاری مهم سخن بگوییم. اما برای فهم اینکه چرا آن بندر رونق گرفت یا اهمیت خود را از دست داد، باید پرسش‌های دیگری هم مطرح کنیم: موقعیت جغرافیایی بندر چه امکانی برای دادوستد فراهم می‌کرد؟ مسیرهای تجاری در چند دهه چگونه تغییر کردند؟ زندگی بازرگانان، کارگران و خانواده‌های بندرنشین چه پیوندی با این تغییرات داشت؟ **مکتب آنال** یکی از جریان‌های اثرگذار تاریخ‌نگاری سده بیستم بود که به چنین پرسش‌هایی اهمیت داد و نشان داد برای توضیح یک رویداد، گاه باید فرایندهایی را بررسی کرد که بسیار پیش از آن آغاز شده‌اند و پس از آن نیز ادامه یافته‌اند.

نام این جریان از نشریه‌ای فرانسوی گرفته شده است که **مارک بلوخ** و **لوسین فِور** در سال ۱۹۲۹ با عنوان *سالنامه‌های تاریخ اقتصادی و اجتماعی* (*Annales d’histoire économique et sociale*) بنیان گذاشتند. آنان با شیوه‌ای از تاریخ‌نگاری فاصله گرفتند که توجه اصلی خود را به توالی وقایع سیاسی، تصمیم‌های دولت‌ها و زندگی شخصیت‌های برجسته معطوف می‌کرد. مقصودشان این نبود که سیاست و رویدادهای بزرگ از تاریخ حذف شوند؛ مسئله این بود که روایت رویداد، به‌تنهایی، برای توضیح آن کافی نیست. همچنین واژه «مکتب» نباید این تصور را پدید آورد که همه مورخان آنال دیدگاه و روش یکسانی داشتند. آنال جریانی بود که در طول چند نسل، موضوعات و شیوه‌های پژوهش آن تغییر کرد.

یکی از ویژگی‌های مهم آنال، تأکید بر **تاریخِ مسئله‌محور** بود. در این رویکرد، مورخ پژوهش را با پرسشی روشن آغاز می‌کند و سپس شواهد مناسب را برای پاسخ به آن جست‌وجو می‌کند. برای مثال، به جای آنکه فقط فرمان‌های مربوط به بازار یک شهر را به ترتیب تاریخ گزارش کند، ممکن است بپرسد: «چرا برخی حرفه‌ها در محله‌های معینی متمرکز شدند و این تمرکز چگونه تداوم یافت؟» پاسخ به این پرسش شاید مستلزم بررسی نقشه‌های شهر، اسناد مالکیت، دفترهای حساب و گزارش‌های محلی باشد. این شیوه، مورخ را به گفت‌وگو با رشته‌هایی مانند جغرافیا، اقتصاد، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی سوق می‌دهد. برای نمونه، جغرافیا به شناخت مسیرهای رفت‌وآمد و موقعیت بازار کمک می‌کند و جامعه‌شناسی ابزارهایی برای بررسی روابط صنفی و انتقال مهارت در اختیار می‌گذارد.

از شناخته‌شده‌ترین دستاوردهای آنال، توجه به **مقیاس‌های متفاوت زمان تاریخی** است. **فرنان برودل**، از چهره‌های برجسته نسل بعدی این جریان، در پژوهش خود درباره مدیترانه در عصر فیلیپ دوم نشان داد که همه پدیده‌های تاریخی با یک سرعت تغییر نمی‌کنند. در زمان کوتاه، رویدادهایی مانند امضای یک قرارداد یا بسته شدن یک بندر رخ می‌دهند. در مقیاسی میان‌مدت، روندهایی مانند رونق و رکود تجارت یا جابه‌جایی مسیرهای دادوستد طی چند سال یا چند دهه شکل می‌گیرند. در مقیاس **دیرپایی** یا **زمان بلندمدت** (*longue durée*)، با شرایط و الگوهایی روبه‌رو هستیم که به‌کندی تغییر می‌کنند؛ مانند شیوه‌های بهره‌برداری از آب، الگوهای سکونت یا پیوند مسیرهای ارتباطی با جغرافیای یک منطقه. این شرایط سرنوشت مردم را تعیین نمی‌کنند، اما برخی امکان‌ها را فراهم و

برخی انتخاب‌ها را محدود می‌کنند. پس در بررسی رونق یک بندر، تاریخ تصویب یک مقرره می‌تواند مهم باشد، اما برای توضیح نتیجه آن باید روند تجارت و ویژگی‌های جغرافیایی و ارتباطی بندر را نیز در نظر گرفت.

در نسل‌های بعدی آنال، توجه به **زندگی روزمره و ذهنیت‌های جمعی** گسترش یافت. ذهنیت‌های جمعی به برداشت‌ها و عادت‌های فکریِ رایج در میان گروه‌هایی از مردم اشاره دارد؛ برای مثال، اینکه افراد در یک دوره بیماری، مرگ، کار یا خانواده را چگونه می‌فهمیدند. بررسی این موضوعات مستلزم خواندن منابعی مانند وصیت‌نامه‌ها، سفرنامه‌ها، تصاویر و گزارش‌های محلی است. بااین‌حال، رواج یک باور در منابع به این معنا نیست که همه مردم همان باور را داشته‌اند. مورخ باید بپرسد چه کسی آن منبع را پدید آورده و دیدگاه چه گروهی در آن بازتاب یافته است. همچنین، توجه به زندگی روزمره لزوماً به معنای تمرکز بر عاملیت مردم عادی نیست: در بسیاری از آثار آنال، پرسش اصلی شناخت ساختارها و روندهای پایدار بود، درحالی‌که رویکرد «**تاریخ از پایین**» بیشتر بر تجربه و کنش گروه‌های کمتر دیده‌شده تأکید می‌کند. این دو نگاه می‌توانند مکمل یکدیگر باشند، اما یکسان نیستند.

برای کاربرد این دیدگاه در تاریخ اجتماعی ایران، می‌توان **گسترش راه‌آهن و زندگی شهرهای مسیر آن** را به‌عنوان یک موضوع پژوهشی در نظر گرفت. تاریخ افتتاح یک ایستگاه، زمان وقوع رویداد را روشن می‌کند؛ اما برای شناخت پیامدهای اجتماعی آن باید پرسید در سال‌های بعد چه تغییری در رفت‌وآمد، اشتغال یا دادوستد مردم رخ داد. در مقیاسی بلندتر نیز باید دید مسیر راه‌آهن چه نسبتی با پراکندگی شهرها، راه‌های قدیمی و موقعیت بازارهای منطقه داشت. ممکن است افتتاح ایستگاه در جایی فرصت‌های شغلی تازه‌ای ایجاد کرده باشد، اما در جایی دیگر تأثیر محدودتری داشته باشد. این تفاوت را نمی‌توان از تاریخ افتتاح فهمید؛ باید آن را با مقایسه نقشه‌ها، آمار جمعیت، گزارش‌های محلی و شواهد مربوط به پیش و پس از افتتاح بررسی کرد.

در جمع‌بندی، اهمیت مکتب آنال برای تاریخ اجتماعی در این است که **رویداد را در پیوند با روندهای اقتصادی، جغرافیایی و اجتماعی و با شیوه‌های زندگی مردم توضیح می‌دهد**. البته تأکید بیش از اندازه بر ساختارهای دیرپا ممکن است نقش تصمیم‌های سیاسی، رخدادهای ناگهانی یا کنش مردم را کم‌رنگ کند. ارزش نگاه آنال در جایگزین کردن یک نوع تاریخ با نوعی دیگر نیست؛ در این است که پژوهشگر بیاموزد برای هر مسئله، مقیاس زمانی مناسب را انتخاب کند و بپرسد: **چه چیزی در زمانی کوتاه رخ داد، چه چیزی به‌تدریج تغییر کرد و چه شرایطی سبب شد پیامدهای یک رویداد برای مردم و مناطق مختلف یکسان نباشد؟**

۹.تاریخ از پایین و مطالعه تجربه گروه‌های اجتماعی

اگر بخواهیم تاریخ یک کارخانه را بنویسیم، می‌توانیم از زمان تأسیس، نام صاحبان، میزان تولید و مقررات آن آغاز کنیم. اما این اطلاعات به‌تنهایی روشن نمی‌کند که کارگران چگونه وارد کارخانه می‌شدند، کار منظم و ساعت‌بندی‌شده چه تغییری در زندگی خانواده‌هایشان ایجاد می‌کرد و آنان در برابر دستمزد، نظم کار یا ناامنی شغلی چه واکنشی نشان می‌دادند. **تاریخ از پایین** رویکردی است که بررسی گذشته را از چنین پرسش‌هایی آغاز می‌کند. در این رویکرد، افرادی که معمولاً در مرکز روایت‌های رسمی نبوده‌اند، نه فقط کسانی‌اند که از رویدادها اثر می‌پذیرند، بلکه کسانی‌اند که با کار، انتخاب‌ها و روابط خود در شکل‌گیری آن‌ها نیز نقش دارند.

واژه «**پایین**» در این تعبیر به معنای کم‌اهمیت بودن افراد نیست؛ بلکه به موقعیت آنان در مناسبات قدرت و جایگاهشان در روایت‌های تاریخی اشاره دارد. برای مثال، شاگرد کارگاه، استادکار و صاحب کارگاه هر سه در تاریخ یک حرفه نقش دارند، اما اختیار و امکانات یکسانی ندارند و صدای آنان نیز به یک اندازه در اسناد شنیده نمی‌شود. صاحب کارگاه ممکن است دفتر حساب یا قراردادهای خود را به جا گذاشته باشد، درحالی‌که شاگرد تنها در فهرستی از مزدبگیران ثبت شده باشد. تاریخ از پایین می‌پرسد زندگی و رفتار گروه‌هایی را که کمتر فرصت ثبت دیدگاه خود را داشته‌اند، چگونه می‌توان شناخت و توجه به آنان چه تغییری در توضیح ما از گذشته ایجاد می‌کند.

این رویکرد در سده بیستم در چند سنت تاریخ‌نگاری گسترش یافت. در بریتانیا، پژوهش‌های شماری از مورخان درباره کار، طبقه و کنش جمعی در شناخته‌شدن آن نقش مهمی داشت. یکی از آثار اثرگذار در این زمینه، کتاب «**تکوین طبقه کارگر انگلستان**» نوشته **ادوارد پالمر تامپسون** است که در سال ۱۹۶۳ منتشر شد. تامپسون طبقه کارگر را صرفاً گروهی نمی‌دانست که بر اساس شغل یا درآمد در آمارها دسته‌بندی شود. او بررسی کرد که چگونه تجربه‌های مشترک کار، سنت‌های محلی و فعالیت‌های جمعی در شکل‌گیری روابط و هویت طبقاتی نقش داشتند. اهمیت این نگاه برای تاریخ اجتماعی در آن است که وجود شرایط اقتصادی مشابه، به‌خودی‌خود به معنای شکل‌گیری هویت یا واکنش مشترک نیست؛ پژوهشگر باید نشان دهد که مردم چگونه آن شرایط را تجربه کردند و چه پیوندهایی میان آنان پدید آمد.

در **مطالعه تجربه گروه‌های اجتماعی**، باید میان شرایطی که افراد در آن قرار داشتند و معنایی که به آن شرایط می‌دادند، تفاوت گذاشت. یک مقرره کارخانه می‌تواند ساعت آغاز و پایان کار را مشخص کند، اما به ما نمی‌گوید کارگران این نظم زمانی را چگونه تجربه می‌کردند. ممکن است ساعت ثابت کار برای یک نفر به معنای درآمدی منظم‌تر و برای دیگری به معنای دشوارتر شدن رسیدگی به مسئولیت‌های خانوادگی باشد. حتی افرادی که عنوان شغلی مشترکی دارند، بسته به سن، جنسیت، سابقه کار، مهارت یا موقعیت خانوادگی، ممکن است تجربه‌های متفاوتی داشته باشند. بنابراین، سخن گفتن از «تجربه کارگران» یا «تجربه مهاجران» نباید تفاوت‌های درون هر گروه را پنهان کند. پرسش دقیق‌تر این است که **کدام افراد، در چه شرایطی، تجربه‌ای مشترک یا متفاوت داشتند و چه شواهدی این تفاوت را نشان می‌دهد؟**

تاریخ از پایین به **عاملیت** مردم نیز توجه دارد؛ یعنی به توانایی آنان برای عمل کردن در چارچوب امکانات و محدودیت‌های موجود. این عاملیت فقط در اعتراض‌های آشکار یا رویدادهای بزرگ دیده نمی‌شود. آموختن یک حرفه از خویشاوندان، کمک به تازه‌واردان برای یافتن کار و مسکن، یا مذاکره درباره تقسیم مسئولیت در خانه و محل کار نیز می‌تواند بر زندگی جمعی اثر بگذارد. بااین‌حال، هر رفتاری را نباید نشانه مقاومت دانست و هر سکوتی را نیز نمی‌توان رضایت تلقی کرد. برای مثال، ترک یک کارگاه ممکن است واکنشی به پایین بودن دستمزد باشد، اما احتمال دارد از جابه‌جایی خانواده یا پیدا شدن فرصتی بهتر ناشی شده باشد. شناخت عاملیت مستلزم توجه هم‌زمان به **امکان عمل، محدودیت‌های موجود و شواهد مربوط به انگیزه افراد** است.

یکی از دشواری‌های این رویکرد آن است که بسیاری از اسناد موجود به دست دولت‌ها، کارفرمایان یا نهادهای رسمی تهیه شده‌اند. بااین‌حال، چنین اسنادی را می‌توان با پرسش‌هایی متفاوت از هدف اولیه ثبت آن‌ها خواند. برای مثال، دفتر مزد ممکن است الگوی پرداخت به گروه‌های مختلف را نشان دهد، اما درباره احساس کارگران نسبت به دستمزد چیزی نگوید. دادخواست‌ها و نامه‌ها می‌توانند بخشی از دیدگاه افراد را آشکار کنند، اما باید توجه داشت که نویسندگان هنگام خطاب قرار دادن یک مقام رسمی، خواسته خود را به زبانی بیان می‌کردند که احتمال رسیدگی به آن بیشتر باشد. در مطالعه گذشته نزدیک، مصاحبه تاریخ شفاهی نیز می‌تواند تجربه‌هایی را ثبت کند که در منابع رسمی نیامده‌اند؛ بااین‌حال، خاطره بازگویی گذشته از منظر زمان مصاحبه است. ارزش آن در شناخت تجربه و معنای رویداد برای راوی است، نه در این فرض که تک‌تک جزئیات آن دقیق یا نماینده تجربه همه افراد است. ازاین‌رو، **مقایسه شواهد، روشن کردن تفاوت دیدگاه‌ها و بیان حدود نتیجه‌گیری** بخش اساسی کار مورخ است.

برای کاربرد این رویکرد در تاریخ اجتماعی ایران، می‌توان مطالعه زندگی کارگران یک کارخانه نساجی را در نظر گرفت. گزارش‌های کارخانه ممکن است تاریخ استخدام، میزان تولید و ساعات رسمی کار را روشن کنند. پژوهشگر تاریخ از پایین، در کنار این اطلاعات، می‌پرسد کارگران چگونه از فرصت استخدام آگاه می‌شدند، آیا پیوندهای خویشاوندی و محلی در ورود آنان به کارخانه نقش داشت و کار نوبتی چگونه بر زندگی روزمره خانواده‌ها اثر می‌گذاشت. مقایسه دفترهای استخدام و مزد با گزارش‌های محلی و روایت کارگران یا اعضای خانواده آنان می‌تواند تفاوت میان **نظم رسمی کارخانه** و **نحوه تجربه آن در زندگی روزمره** را آشکار کند. اگر روایت‌ها با یکدیگر تفاوت داشته باشند، این اختلاف لزوماً مانع پژوهش نیست؛ ممکن است نشان دهد کارگران بخش‌های مختلف، افراد باسابقه و تازه‌واردان، یا خانوارهایی با امکانات متفاوت، شرایط یکسانی نداشته‌اند.

در جمع‌بندی، تاریخ از پایین نه تاریخ دولت و نهادهای رسمی را کنار می‌گذارد و نه مردم عادی را گروهی یکدست می‌انگارد. ارزش این رویکرد در آن است که نشان می‌دهد **تحولات تاریخی چگونه در زندگی مردم تجربه می‌شوند و خود مردم، در محدوده امکانات و محدودیت‌هایشان، چگونه به تداوم یا تغییر آن شرایط شکل می‌دهند**. پرسش محوری این بخش را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: **اگر گذشته را از منظر کسانی بررسی کنیم که کمتر فرصت ثبت تجربه خود را داشته‌اند، کدام بخش از توضیح ما درباره آن تحول تغییر می‌کند و برای دفاع از این توضیح چه شواهدی در اختیار داریم؟**

۱۰.نقش طبقه، قدرت، فرهنگ و جنسیت در تبیین تاریخی

در بخش پیشین دیدیم که رویکرد «تاریخ از پایین» ما را به بررسی تجربه گروه‌هایی دعوت می‌کند که کمتر در مرکز روایت‌های رسمی قرار داشته‌اند. گام بعدی این است که توضیح دهیم **چرا افراد و گروه‌ها یک تحول تاریخی را به شیوه‌های متفاوت تجربه می‌کنند**. برای مثال، ایجاد یک کارخانه نساجی در یک شهر ممکن است برای صاحبان سرمایه فرصت گسترش تولید، برای برخی خانواده‌ها امکان دسترسی به درآمد مزدبگیری و برای بعضی کارگران تغییری در ساعت کار و مسئولیت‌های خانوادگی به همراه داشته باشد. برای توضیح این تفاوت‌ها، دانستن تاریخ تأسیس کارخانه یا تعداد کارگران کافی نیست. باید بررسی کنیم منابع اقتصادی چگونه توزیع می‌شد، اختیار تصمیم‌گیری در دست چه کسانی بود، مردم چه معنایی به کار کارخانه‌ای می‌دادند و انتظارهای مربوط به زنان و مردان چگونه بر فرصت‌های شغلی اثر می‌گذاشت. مفاهیم **طبقه، قدرت، فرهنگ و جنسیت** ابزارهایی برای پاسخ به این پرسش‌ها هستند.

طبقه اجتماعی به موقعیت افراد و گروه‌ها در روابط اقتصادی و به تفاوت آنان در دسترسی به منابعی مانند زمین، سرمایه و فرصت‌های شغلی اشاره دارد. طبقه را نباید فقط با میزان درآمد یکی گرفت. برای مثال، صاحب یک کارگاه کوچک و کارگر ماهر ممکن است در مقطعی درآمدی نزدیک به هم داشته باشند، اما رابطه یکسانی با ابزار کار و بازار ندارند: صاحب کارگاه ابزار تولید را در اختیار دارد و مسئول سفارش‌ها و هزینه‌های کارگاه است، درحالی‌که کارگر در ازای کار خود مزد می‌گیرد. این تفاوت می‌تواند بر نحوه مواجهه آنان با رونق یا رکود اثر بگذارد. همچنین، قرار گرفتن افراد در موقعیت اقتصادی مشابه لزوماً به معنای آن نیست که خود را عضو گروهی مشترک بدانند یا واکنشی یکسان نشان دهند. برای شناخت شکل‌گیری هویت یا کنش طبقاتی، باید بررسی کرد که تجربه‌های مشترک، روابط کاری و پیوندهای محلی چگونه افراد را به یکدیگر نزدیک می‌کردند یا از هم جدا نگه می‌داشتند.

قدرت به توانایی اثر گذاشتن بر تصمیم‌ها، رفتار دیگران و قواعد زندگی جمعی مربوط است. قدرت فقط در اختیار دولت نیست؛ در روابط میان کارفرما و کارگر، میان اعضای خانواده و در مناسبات محلی نیز دیده می‌شود. در یک کارخانه، مقررات رسمی ممکن است ساعت کار و شیوه پرداخت مزد را تعیین کنند، اما برای شناخت مناسبات قدرت باید پرسید چه کسی در عمل وظایف را تعیین می‌کرد، چه کسانی می‌توانستند درباره شرایط کار مذاکره کنند و پیگیری یک شکایت برای افراد مختلف چه هزینه‌ای داشت. کارفرما ممکن است اختیار رسمی بیشتری داشته باشد، اما کارگران نیز بسته به مهارت، امکان یافتن کار دیگر یا توان همکاری با یکدیگر، از قدرت چانه‌زنی متفاوتی برخوردار باشند. بنابراین، تحلیل تاریخی قدرت تنها به شناسایی صاحب اختیار رسمی محدود نمی‌شود؛ **فاصله میان قاعده رسمی و شیوه اجرای آن** نیز بخشی از موضوع پژوهش است.

فرهنگ مجموعه‌ای از معناها، ارزش‌ها، باورها و عادت‌هایی است که مردم از طریق آن‌ها رفتار خود و دیگران را تفسیر می‌کنند. فرهنگ در تبیین تاریخی اهمیت دارد، زیرا افراد تنها بر پایه سود و زیان اقتصادی عمل نمی‌کنند؛ برداشت آنان از کار آبرومند، مهارت، استقلال یا وظیفه خانوادگی نیز بر تصمیم‌هایشان اثر می‌گذارد. برای نمونه، دستمزد ثابت کارخانه ممکن است برای برخی خانوارها نشانه امنیت

معیشتی باشد، درحالی‌که برای بعضی پیشه‌وران، ترک کارگاه شخصی و کار کردن زیر نظر سرپرست به معنای از دست دادن استقلال حرفه‌ای باشد. این برداشت‌ها را نباید بدون شاهد به همه افراد یک دوره نسبت داد. اگر روزنامه‌ای کار کارخانه‌ای را نشانه پیشرفت بداند، نوشته آن نشان می‌دهد چنین برداشتی در فضای عمومی مطرح بوده است، نه اینکه همه کارگران یا خانواده‌ها آن را پذیرفته‌اند. مورخ با مقایسه مطبوعات، نامه‌ها، خاطرات و دیگر منابع می‌کوشد تفاوت میان ارزش‌های اعلام‌شده و برداشت گروه‌های مختلف را روشن کند.

جنسیت در تحلیل تاریخی به نقش‌ها، انتظارها و مناسباتی اشاره دارد که در یک جامعه و دوره معین در ارتباط با زن یا مرد بودن شکل می‌گیرند. مطالعه جنسیت فقط به معنای افزودن زنان به روایت تاریخ نیست؛ بلکه مستلزم بررسی این است که چگونه تعریف «کار مناسب»، مسئولیت تأمین معاش، مراقبت از کودکان و اختیار تصمیم‌گیری در خانواده یا محیط کار شکل می‌گرفت و تغییر می‌کرد. برای مثال، اگر در دفتر مزد یک کارخانه نام زنان کمتری ثبت شده باشد، نمی‌توان از این داده به‌تنهایی نتیجه گرفت که زنان سهم اندکی در تولید یا معیشت خانوار داشته‌اند. دفتر مزد فقط شکل معینی از کارِ ثبت‌شده را نشان می‌دهد و ممکن است کار خانگیِ تولیدی، همکاری در کارگاه خانوادگی یا کار بدون مزد را دربرنگیرد. از سوی دیگر، تجربه همه زنان یا همه مردان نیز یکسان نیست؛ سن، موقعیت طبقاتی، محل سکونت و وضعیت خانوادگی می‌تواند فرصت‌ها و محدودیت‌های آنان را تغییر دهد.

اهمیت این چهار مفهوم زمانی روشن‌تر می‌شود که آن‌ها را **در ارتباط با یکدیگر** به کار ببریم. فرض کنیم پژوهشگری می‌خواهد توضیح دهد چرا با گسترش کار مزدبگیری در یک شهر، همه خانوارها به یک اندازه نتوانستند از فرصت‌های تازه استفاده کنند. نیاز به درآمد، مالکیت ابزار کار یا دسترسی به آموزش حرفه‌ای بخشی از توضیح طبقاتی را فراهم می‌کند. اختیار کارفرما در استخدام و اختیار اعضای خانواده در تصمیم‌گیری درباره اشتغال، بُعد قدرت را روشن می‌سازد. برداشت مردم از اعتبار کار کارخانه‌ای، بُعد فرهنگی مسئله را نشان می‌دهد و تقسیم مسئولیت مراقبت از کودکان یا تصور رایج درباره شغل مناسب زنان و مردان، بُعد جنسیتی آن را آشکار می‌کند. برای مثال، نیاز مالی ممکن است خانواده‌ای را به جست‌وجوی درآمد بیشتر سوق دهد، اما ساعت کار کارخانه، نبود امکان مراقبت از کودک یا قواعد استخدام می‌تواند تعیین کند چه کسی عملاً قادر به پذیرفتن آن شغل باشد. بنابراین، یک عامل به‌تنهایی لزوماً توضیح نمی‌دهد که چرا افراد در موقعیت‌های ظاهراً مشابه تصمیم‌های متفاوتی گرفته‌اند.

این مفاهیم **جای شواهد تاریخی را نمی‌گیرند؛ به پژوهشگر کمک می‌کنند بداند چه شواهدی را جست‌وجو کند و چگونه آن‌ها را بخواند**. برای مثال، تفاوت دستمزد ثبت‌شده میان دو گروه نقطه آغاز بررسی است، نه پایان آن. پژوهشگر باید ببیند افراد چه وظایفی داشته‌اند، ساعت کار و شیوه پرداخت آنان چگونه بوده، چه کسانی امکان ورود به مشاغل پردرآمدتر را داشته‌اند و چه نوع کاری اصلاً در دفتر مزد ثبت نشده است. حتی اگر پس از مقایسه، بخشی از تفاوت با نوع شغل توضیح داده شود، پرسش دیگری باقی می‌ماند: چرا گروه‌های مختلف در شغل‌های متفاوت متمرکز شده بودند؟ پاسخ به این پرسش ممکن است مستلزم بررسی هم‌زمان قواعد استخدام، دسترسی به آموزش، مسئولیت‌های خانوادگی و برداشت‌های رایج درباره کار باشد.

در جمع‌بندی، **طبقه** توجه ما را به موقعیت اقتصادی و دسترسی به منابع جلب می‌کند؛ **قدرت** نشان می‌دهد چه کسانی می‌توانند در تصمیم‌گیری و اجرای قواعد اثر بگذارند؛ **فرهنگ** به فهم معناها و ارزش‌هایی کمک می‌کند که رفتار مردم را شکل می‌دهند؛ و **جنسیت** روشن می‌سازد که نقش‌ها، مسئولیت‌ها و فرصت‌ها چگونه در ارتباط با زن یا مرد بودن سامان می‌یابند. تبیین تاریخی زمانی قانع‌کننده است که پژوهشگر، به‌جای نسبت دادن یک تحول به علتی از پیش تعیین‌شده، **با اتکا به شواهد نشان دهد این عوامل در یک زمان و مکان معین چگونه بر یکدیگر اثر گذاشتند و چرا نتیجه آن‌ها برای گروه‌های مختلف یکسان نبود.**

۱۱.آشنایی مقدماتی با دیدگاه‌های مارکس، دورکیم و وبر

در بخش پیشین دیدیم که برای توضیح یک تحول تاریخی باید به عواملی مانند طبقه، قدرت، فرهنگ و جنسیت توجه کنیم. در این بخش با دیدگاه‌های سه متفکر کلاسیک علوم اجتماعی آشنا می‌شویم که هر یک پرسش متفاوتی درباره نظم و دگرگونی جامعه مطرح کرده‌اند. اگر بخواهیم گسترش کار کارخانه‌ای را بررسی کنیم، **کارل مارکس** توجه ما را به مالکیت ابزار تولید و رابطه میان کارگر و صاحب سرمایه جلب می‌کند؛ **امیل دورکیم** می‌پرسد تخصصی‌شدن کار چگونه افراد را به یکدیگر وابسته می‌کند و چه قواعدی برای تنظیم این وابستگی لازم است؛ و **ماکس وبر** به معنایی توجه دارد که افراد به کار خود می‌دهند و به شیوه‌ای که مقررات، سلسله‌مراتب و محاسبه، فعالیت آنان را سازمان می‌دهند. هر سه دیدگاه می‌توانند درباره یک تحول به کار روند، اما جنبه‌های متفاوتی از آن را توضیح می‌دهند.

در دیدگاه **کارل مارکس**، یکی از نقطه‌های آغاز شناخت جامعه این است که بپرسیم مردم نیازهای مادی خود را چگونه تأمین می‌کنند و در جریان تولید چه روابطی میان آنان برقرار می‌شود. زمین، ابزار، مواد اولیه و ماشین‌آلات نمونه‌هایی از **وسایل تولید** هستند. **روابط تولید** به مناسباتی گفته می‌شود که در جریان تولید میان افراد و گروه‌ها شکل می‌گیرد؛ از جمله اینکه چه کسانی مالک این وسایل‌اند، چه کسانی کار می‌کنند و چه کسانی درباره سازمان کار و استفاده از محصول تصمیم می‌گیرند. در تحلیل مارکس از سرمایه‌داری، صاحبان سرمایه وسایل تولید را در اختیار دارند و کارگران مزدبگیر نیروی کار خود را در برابر مزد می‌فروشند. از این منظر، طبقه فقط دسته‌ای از افراد با درآمد مشابه نیست؛ موقعیت طبقاتی به رابطه آنان با وسایل تولید و با دیگر گروه‌های درگیر در تولید بستگی دارد.

اهمیت این دیدگاه برای تاریخ اجتماعی آن است که تغییر شیوه تولید را به تغییر روابط میان مردم پیوند می‌دهد. برای مثال، اگر بافنده‌ای که پیش‌تر با ابزار خود و برای مشتریانش کار می‌کرد به کارگر مزدبگیر یک کارخانه تبدیل شود، فقط محل کارش عوض نشده است؛ ممکن است اختیار او در تعیین زمان، سرعت و شیوه انجام کار نیز تغییر کند. نگاه مارکس به ما کمک می‌کند بپرسیم این تغییر برای کارگر و صاحب کارخانه چه پیامدهای متفاوتی داشت و چرا بر سر مزد، ساعت کار یا اختیار تصمیم‌گیری تعارض پدید می‌آمد. بااین‌حال، قرار گرفتن چند نفر در موقعیت اقتصادی مشابه به این معنا نیست که همگی برداشت یا واکنشی یکسان دارند. مورخ باید با بررسی شواهد نشان دهد این موقعیت مشترک در چه شرایطی به همکاری، شکل‌گیری خواسته‌های مشترک یا تعارض انجامیده است.

امیل دورکیم از پرسش دیگری آغاز می‌کند: چه چیزی افراد را به یکدیگر پیوند می‌دهد و زندگی جمعی را پایدار نگه می‌دارد؟ او برای پاسخ به این پرسش از مفهوم **واقعیت اجتماعی** استفاده می‌کند. قواعد، هنجارها و شیوه‌های جاافتاده رفتار پیش از ورود هر فرد به یک گروه وجود دارند و بر رفتار او اثر می‌گذارند. برای مثال، کارگری که تازه وارد کارخانه می‌شود، ساعت حضور، وظایف شغلی و قواعد همکاری را به‌تنهایی تعیین نمی‌کند؛ او با نظمی روبه‌رو می‌شود که پیش از ورودش شکل گرفته است. از نگاه دورکیم، برای توضیح رفتار این فرد، شناخت خواسته‌ها و انگیزه‌های شخصی او کافی نیست؛ باید قواعد و شرایط اجتماعیِ مؤثر بر رفتارش را نیز بررسی کرد.

دورکیم در بحث **تقسیم کار اجتماعی** میان دو نوع همبستگی تمایز می‌گذارد. **همبستگی مکانیکی** بیشتر بر شباهت شیوه‌های زندگی و اشتراک در باورها و قواعد استوار است؛ واژه «مکانیکی» در اینجا ربطی به ماشین یا صنعت ندارد. **همبستگی ارگانیکی** بیشتر از تفاوت وظایف و وابستگی متقابل افراد سرچشمه می‌گیرد. برای مثال، در کارخانه، کار بافنده، تعمیرکار و مسئول تأمین مواد اولیه یکسان نیست، اما انجام هر وظیفه به کار دیگران وابسته است. بااین‌حال، تخصصی‌شدن کار خودبه‌خود همبستگی ایجاد نمی‌کند. اگر قواعد متناسب با روابط تازه شکل نگیرند یا نتوانند انتظارها و تعهدات افراد را تنظیم کنند، وضعیتی پدید می‌آید که دورکیم آن را **آنومی** یا ضعف تنظیم هنجاری می‌نامد. این مفهوم به مورخ کمک می‌کند بپرسد آیا قواعد و شیوه‌های همکاری هم‌پای تغییر مشاغل و روابط کاری دگرگون شدند یا نه.

در دیدگاه **ماکس وبر**، توضیح زندگی اجتماعی مستلزم فهم معنایی است که مردم به رفتار خود می‌دهند. **کنش اجتماعی** رفتاری است که فرد برای آن معنایی قائل است و آن را با توجه به رفتار یا واکنش دیگران انجام می‌دهد. برای مثال، دو نفر ممکن است شغل یکسانی را در کارخانه بپذیرند، اما یکی به دنبال درآمد منظم باشد و دیگری کار در آنجا را راهی برای آموختن حرفه‌ای تازه بداند. نتیجه ظاهری رفتار هر دو یکسان است، اما انگیزه‌های آنان ممکن است متفاوت باشد. ازاین‌رو، مورخ نباید انگیزه افراد را فقط از روی کاری که انجام داده‌اند استنباط کند؛ نامه‌ها، خاطرات، مصاحبه‌ها و دیگر شواهد می‌توانند به فهم معنای آن رفتار کمک کنند.

وبر همچنین به **عقلانی‌شدن** توجه داشت؛ یعنی گسترش شیوه‌هایی برای سامان دادن امور بر پایه محاسبه، قواعد مشخص و پیش‌بینی‌پذیری. در یک کارخانه، ثبت دقیق ساعت حضور، شرح وظایف مکتوب و تعیین مزد بر اساس معیارهای مشخص می‌تواند نمونه‌ای از این فرایند باشد. «عقلانی‌شدن» در این معنا لزوماً به معنای انسانی‌تر یا عادلانه‌تر شدن امور نیست؛ منظور آن است که اداره کار بیش از پیش تابع رویه‌های قابل محاسبه می‌شود. وبر در تحلیل نابرابری نیز میان **طبقه**، که به موقعیت اقتصادی و فرصت‌های افراد در بازار مربوط است، و **منزلت**، که به اعتبار و احترام اجتماعی مربوط است، تمایز می‌گذارد. برای مثال، درآمد منظم یک کارگر کارخانه لزوماً به او اعتبار اجتماعی بیشتری نسبت به یک استادکار محلی نمی‌داد. برای شناخت موقعیت افراد، هم باید امکانات اقتصادی آنان را بررسی کرد و هم دید دیگران چه اعتباری برای شغل و شیوه زندگی آنان قائل بودند.

برای کاربرد این سه دیدگاه در تاریخ اجتماعی ایران، می‌توان گذار از تولید کارگاهی به تولید کارخانه‌ای را در یکی از شهرهای ایران موضوع پژوهش قرار داد. با الهام از مارکس، می‌پرسیم مالکیت ابزار تولید و اختیار تعیین مزد و ساعات کار چگونه تغییر کرد. با استفاده از دیدگاه دورکیم، بررسی می‌کنیم تخصصی‌شدن وظایف چه وابستگی‌هایی میان کارکنان به وجود آورد و چه قواعدی همکاری آنان را تنظیم می‌کرد. با نگاه وبر، می‌پرسیم استخدام، حضور و ارزیابی کار تا چه اندازه بر قواعد مکتوب و محاسبه استوار شد و کارگران چه معنایی به این شیوه تازه کار می‌دادند. دفترهای مزد، آیین‌نامه‌های کارخانه، گزارش‌های محلی و روایت‌های کارگران هر یک به بخشی از این پرسش‌ها پاسخ می‌دهند. برای مثال، آیین‌نامه نشان می‌دهد چه قاعده‌ای وضع شده بود، اما برای شناخت نحوه اجرای آن یا برداشت کارگران باید شواهد دیگری نیز بررسی شود.

در جمع‌بندی، **مارکس** بر مالکیت، روابط تولید و تعارض‌های طبقاتی تأکید می‌کند؛ **دورکیم** به قواعد، تقسیم کار و شکل‌های همبستگی اجتماعی توجه دارد؛ و **وبر** معنای کنش، منزلت و شیوه سازمان‌یافتن فعالیت‌ها بر پایه قواعد و محاسبه را برجسته می‌کند. ارزش این دیدگاه‌ها برای تاریخ اجتماعی در آن است که از یک موضوع واحد، پرسش‌های متفاوتی به دست می‌دهند: **چه کسی منابع و اختیار تصمیم‌گیری را در دست داشت؟ چه قواعدی همکاری افراد را ممکن می‌کرد؟ و مردم در همان شرایط، کار و رفتار خود را چگونه معنا می‌کردند؟** پاسخ به هر یک از این پرسش‌ها به شواهد مربوط به همان زمان و مکان وابسته است؛ نظریه مسیر بررسی را روشن می‌کند، اما جای شواهد تاریخی را نمی‌گیرد.

۱۲.نسبت تاریخ اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی

در بخش پیشین دیدیم که مفاهیمی مانند طبقه، تقسیم کار و کنش اجتماعی به ما کمک می‌کنند تا گذشته را نه فقط روایت، بلکه تبیین کنیم. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که وقتی یک مورخ برای توضیح زندگی مردم از مفاهیم جامعه‌شناسی استفاده می‌کند، کار او چه نسبتی با **جامعه‌شناسی تاریخی** دارد؟ پاسخ را نباید در این تصور جست‌وجو کرد که تاریخ اجتماعی فقط به گذشته و جامعه‌شناسی فقط به زمان حال می‌پردازد. هر دو حوزه می‌توانند یک دوره تاریخی، یک نهاد یا یک تحول اجتماعی را بررسی کنند. تفاوت آن‌ها بیشتر به **پرسش محوری پژوهش و نوع توضیحی** برمی‌گردد که پژوهشگر می‌خواهد به دست دهد.

تاریخ اجتماعی به مطالعه روابط، نهادها و شیوه‌های زندگی مردم در بستر زمانی و مکانی معین می‌پردازد. پژوهشگر این حوزه می‌پرسد مردم در شرایط خاص یک دوره چگونه کار می‌کردند، خانواده و معیشت خود را چگونه سامان می‌دادند و چه چیزهایی در روابط آنان تغییر می‌کرد یا تداوم می‌یافت. برای مثال، در مطالعه گسترش کارخانه‌های نساجی در یکی از شهرهای ایران، مورخ اجتماعی ممکن است بررسی کند که چه کسانی وارد کارخانه‌ها شدند، کار نوبتی چگونه بر زندگی خانواده‌ها اثر گذاشت و رابطه کارگران با سرپرستان و کارفرمایان چگونه شکل گرفت. هدف فقط توصیف زندگی کارگران نیست؛ پژوهشگر می‌کوشد با توجه به شرایط همان شهر و دوره توضیح دهد که چرا تجربه کار کارخانه‌ای برای همه کارگران و خانوارها یکسان نبود.

جامعه‌شناسی تاریخی از شواهد و فرایندهای تاریخی برای توضیح چگونگی شکل‌گیری، تداوم و دگرگونی پدیده‌های اجتماعی بهره می‌گیرد. پژوهشگر این حوزه ممکن است درباره همان کارخانه‌ها بپرسد: «در چه شرایطی گسترش کار مزدبگیری به شکل‌گیری روابط پایدار و کنش جمعی میان کارگران می‌انجامد، و چرا در شرایطی دیگر چنین نتیجه‌ای ندارد؟» برای پاسخ، او می‌تواند دوره‌های مختلف فعالیت یک کارخانه یا تجربه چند شهر را بررسی کند. در اینجا تاریخ صرفاً مجموعه‌ای از مثال‌ها برای تأیید یک نظریه نیست. شواهد تاریخی ممکن است نشان دهند که توضیح اولیه ناقص است و باید عواملی مانند شیوه استخدام، تفاوت مهارت‌ها یا پیوندهای محلی را نیز در نظر گرفت.

مرز این دو حوزه قطعی نیست. **مورخ اجتماعی نیز می‌تواند نظریه‌پردازی و مقایسه کند و جامعه‌شناس تاریخی نیز ممکن است یک مورد را با جزئیات مطالعه کند.** تفاوت در تأکید است: تاریخ اجتماعی معمولاً بازسازی و توضیح زندگی و روابط گروه‌ها را در زمینه مشخص تاریخی در مرکز قرار می‌دهد؛ جامعه‌شناسی تاریخی معمولاً بر توضیح فرایندی تأکید دارد که یک رابطه، نهاد یا الگوی اجتماعی را پدید آورده یا دگرگون کرده است. برای مثال، بررسی اینکه شبکه‌های خویشاوندی چگونه به کارگران یک شهر در یافتن شغل کمک می‌کردند، می‌تواند پژوهشی در تاریخ اجتماعی باشد. اگر پرسش اصلی این باشد که **در چه شرایطی شبکه‌های خویشاوندی به مسیر اصلی استخدام تبدیل می‌شوند و چه عواملی نقش آن‌ها را کاهش می‌دهند**، همان موضوع به پرسشی در جامعه‌شناسی تاریخی نزدیک می‌شود. یک پژوهش می‌تواند هر دو پرسش را دنبال کند، به شرط آنکه روشن سازد برای هر کدام چه شواهدی در اختیار دارد.

یکی از نقاط اشتراک مهم این دو حوزه، توجه به **توالی رخدادها** است. برای توضیح یک دگرگونی، کافی نیست بدانیم دو پدیده در یک دوره وجود داشته‌اند؛ باید بررسی کنیم کدام‌یک زودتر شکل گرفته و از چه راهی بر دیگری اثر گذاشته است. برای مثال، اگر با گسترش کارخانه‌ها، مهاجرت به یک شهر نیز افزایش یافته باشد، نمی‌توان بی‌درنگ نتیجه گرفت که کارخانه‌ها علت مهاجرت بوده‌اند. شاید شبکه‌های مهاجرتی پیش‌تر شکل گرفته و در تأمین نیروی کار کارخانه‌ها نقش داشته‌اند؛ یا شاید در آغاز، فرصت شغلی مهاجران را جذب کرده و سپس مهاجرانِ ساکن شهر راه ورود دیگران را هموار کرده‌اند. هر یک از این توضیح‌ها مسیر متفاوتی را نشان می‌دهد. مقایسه زمان استخدام‌ها، داده‌های جمعیتی و روایت‌های خانوادگی به پژوهشگر کمک می‌کند میان آن‌ها داوری کند.

رابطه **نظریه و شواهد** در اینجا دوسویه است. مفاهیم جامعه‌شناختی، مانند طبقه و شبکه اجتماعی، به مورخ کمک می‌کنند تا بداند چه روابطی را در اسناد جست‌وجو کند؛ پژوهش تاریخی نیز نشان می‌دهد این مفاهیم تا کجا برای توضیح یک وضعیت مناسب‌اند. برای نمونه، دفترهای مزد ممکن است نشان دهند که گروهی از افراد در شرایط اقتصادی مشابهی کار می‌کردند، اما از این شباهت نمی‌توان نتیجه گرفت که آنان خود را عضو گروهی واحد می‌دانستند یا خواسته‌های مشترکی داشتند. برای بررسی این موضوع باید به شواهد دیگری، مانند نامه‌ها، درخواست‌های جمعی و روایت‌های کارگران، رجوع کرد. همچنین لازم است میان واژه‌هایی که **خود افراد در آن دوره** برای توصیف موقعیتشان به کار می‌بردند و مفاهیمی که **پژوهشگر برای تحلیل** به کار می‌گیرد، تمایز گذاشت.

برای جمع‌بندی، **تاریخ اجتماعی** به ما کمک می‌کند بفهمیم مردم در یک زمان و مکان معین چگونه زندگی می‌کردند و چرا تجربه گروه‌های مختلف یکسان نبود. **جامعه‌شناسی تاریخی** کمک می‌کند توضیح دهیم روابط و نهادهای اجتماعی از چه مسیرهایی شکل گرفتند و چرا در دوره‌ها یا موقعیت‌های متفاوت نتایج یکسانی نداشتند. پیوند این دو حوزه به پژوهشگر امکان می‌دهد هم به جزئیات و ویژگی‌های هر دوره وفادار بماند و هم از دل آن جزئیات توضیحی برای تغییر و تداوم اجتماعی به دست دهد. پرسش راهنما این است: **شواهد موجود درباره تجربه مردم چه می‌گویند و از آن شواهد تا چه اندازه می‌توان برای توضیح یک فرایند اجتماعی فراتر از همان مورد استفاده کرد؟**

فصل سوم: منابع و روش‌های مطالعه تاریخ اجتماعی

۱۳.اسناد اداری، سرشماری‌ها، وقف‌نامه‌ها و اسناد خانوادگی

در فصل‌های پیشین دیدیم که تاریخ اجتماعی می‌پرسد مردم در گذشته چگونه زندگی می‌کردند، روابطشان چگونه سامان می‌یافت و چه چیزهایی در زندگی آنان تغییر می‌کرد یا تداوم می‌یافت. در این فصل، مسئله این است که **از چه شواهدی می‌توان برای پاسخ به این پرسش‌ها استفاده کرد؟** برای مثال، اگر بخواهیم بدانیم ایجاد مدرسه‌ای در یک محله چه تأثیری بر دسترسی کودکان به آموزش داشت، گزارش تأسیس مدرسه فقط بخشی از پاسخ را در اختیار ما می‌گذارد. سرشماری ممکن است تصویری از جمعیت واجد سن تحصیل به دست دهد، وقف‌نامه می‌تواند نحوه تأمین بخشی از هزینه‌ها را روشن کند و نامه‌های خانوادگی شاید نشان دهند که والدین برای فرستادن فرزندانشان به مدرسه با چه دشواری‌هایی روبه‌رو بودند. هر منبع برای هدفی خاص پدید آمده است و تنها بخشی از زندگی اجتماعی را ثبت می‌کند.

اسناد اداری نوشته‌ها و مدارکی هستند که اداره‌ها، سازمان‌ها و نهادهای عمومی در جریان انجام وظایف خود تولید می‌کنند. بخش‌نامه‌ها، گزارش‌های بازرسی، پرونده‌های استخدامی، فهرست‌های مالیاتی، صورت‌جلسه‌ها و مکاتبات اداری از نمونه‌های این اسنادند. ارزش آن‌ها برای تاریخ اجتماعی در این است که نشان می‌دهند نهادها چگونه مردم را ثبت و طبقه‌بندی می‌کردند، چه قواعدی برای آنان وضع می‌کردند و چه مسائلی به دستگاه اداری راه می‌یافت. برای مثال، درخواست‌های ثبت‌شده برای تأسیس مدرسه ممکن است نشان دهند کدام گروه‌ها توانسته‌اند نیاز آموزشی محله خود را به گوش مسئولان برسانند و مقام‌های اداری برای رسیدگی به درخواست‌ها چه معیارهایی داشته‌اند.

در خواندن اسناد اداری باید میان **تصمیم رسمی و اجرای آن** تفاوت گذاشت. بخش‌نامه نشان می‌دهد اداره‌ای چه دستوری داده است، نه اینکه آن دستور حتماً در همه جا به یک شکل اجرا شده باشد. برای مثال، دستور ثبت‌نام کودکان یک محله را باید با دفترهای ثبت‌نام، گزارش حضور دانش‌آموزان یا مکاتبات مربوط به کمبود کلاس و معلم مقایسه کرد. حتی دفتر ثبت‌نام نیز فقط کودکانی را نشان می‌دهد که نامشان ثبت شده است، نه همه کسانی را که امکان یا تمایل به تحصیل داشته‌اند. بنابراین، هنگام بررسی یک سند اداری، باید پرسید چه کسی آن را تهیه کرده، مخاطبش چه کسی بوده و برای ثبت چه نوع اطلاعاتی تنظیم شده است.

سرشماری‌ها از منابع مهم برای شناخت اندازه، ترکیب و پراکندگی جمعیت‌اند. بسته به دوره و پرسش‌نامه، اطلاعاتی مانند سن، جنس، محل سکونت، سواد، شغل و وضعیت خانوار در آن‌ها ثبت می‌شود. برخلاف یک خاطره خانوادگی که تجربه شمار محدودی از افراد را بازتاب می‌دهد، سرشماری به پژوهشگر امکان می‌دهد روندهای گسترده را ببیند و میان دوره‌ها یا مناطق مقایسه کند. برای نمونه، داده‌های سرشماری می‌توانند نشان دهند که نسبت افراد باسواد در کدام گروه‌های سنی یا مناطق بیشتر بوده یا ترکیب شغلی جمعیت در فاصله دو سرشماری چگونه تغییر کرده است. بااین‌حال، این ارقام به‌تنهایی توضیح نمی‌دهند چرا چنین تفاوتی به وجود آمده است. توضیح تفاوت

سواد میان دو منطقه ممکن است به بررسی پراکندگی مدارس، فاصله محل سکونت تا مدرسه، هزینه‌های تحصیل یا نیاز خانوارها به کار کودکان وابسته باشد.

در مقایسه آمار سرشماری، **تعریف‌ها و محدوده‌های جغرافیایی** به اندازه خود اعداد اهمیت دارند. برای مثال، افزایش جمعیت یک شهر میان دو سرشماری ممکن است تا اندازه‌ای ناشی از پیوستن آبادی‌های پیرامون به محدوده شهر باشد، نه فقط افزایش زادوولد یا ورود مهاجران. به همین ترتیب، اگر تعریف «باسواد» یا گروه سنیِ مبنای محاسبه در دو دوره یکسان نباشد، مقایسه مستقیم درصدها می‌تواند گمراه‌کننده باشد. تعداد افراد باسواد نیز ممکن است به علت افزایش جمعیت بالا برود، بی‌آنکه نسبت آنان به جمعیت مورد بررسی افزایش یافته باشد. ازاین‌رو، پژوهشگر باید پیش از نتیجه‌گیری، تعریف شاخص، جمعیتی را که درصد بر مبنای آن محاسبه شده و سطح انتشار داده‌ها بررسی کند. برای مثال، آمار منتشرشده در سطح یک شهر را نمی‌توان بدون شواهد تکمیلی به یک محله خاص نسبت داد.

وقف‌نامه سندی است که در آن مال یا املاک اختصاص‌یافته به وقف، هدف وقف و شرایط اداره و مصرف منافع آن ثبت می‌شود. این سند ممکن است اطلاعاتی درباره هویت واقف، نوع و محل دارایی، گروه‌های بهره‌مند و وظایف متولی، یعنی مسئول اداره وقف، در اختیار پژوهشگر قرار دهد. ارزش وقف‌نامه برای تاریخ اجتماعی در این است که میان مالکیت و تأمین برخی نیازهای جمعی پیوند برقرار می‌کند. برای مثال، اگر در وقف‌نامه‌ای درآمد چند دکان برای پرداخت دستمزد معلم و تعمیر مدرسه تعیین شده باشد، سند نشان می‌دهد که چگونه درآمد حاصل از دارایی‌های تجاری می‌توانست برای پشتیبانی از آموزش به کار رود. توصیف محل املاک و حدود آن‌ها نیز گاه اطلاعاتی درباره نام محله‌ها، بازارها و سازمان فضایی شهر به دست می‌دهد.

بااین‌حال، وقف‌نامه بیش از هر چیز نشان می‌دهد **چه مصرفی مقرر شده بود، نه اینکه در عمل چه میزان درآمد به آن مصرف رسید**. ممکن است درآمد ملک کافی نبوده، تعمیرات به تأخیر افتاده یا شیوه اداره موقوفه در دوره‌ای تغییر کرده باشد. برای شناخت عملکرد واقعی وقف، می‌توان متن وقف‌نامه را، در صورت دسترسی، با حساب‌های موقوفه، اجاره‌نامه‌ها، رسیدهای پرداخت یا گزارش‌های مربوط به مدرسه مقایسه کرد. اگر فقط وقف‌نامه باقی مانده باشد، نتیجه دقیق این است که درآمدی *برای* مدرسه در نظر گرفته شده بود؛ نه اینکه مدرسه حتماً در همه سال‌ها آن درآمد را دریافت کرده است.

اسناد خانوادگی مدارکی هستند که در جریان زندگی خصوصی یا مناسبات خانوار تولید شده‌اند یا در مجموعه‌های خانوادگی نگهداری می‌شوند. نامه‌ها، عقدنامه‌ها، وصیت‌نامه‌ها، اسناد ارث، یادداشت‌های هزینه و مدارک تحصیلی از نمونه‌های آن‌اند. این اسناد جنبه‌هایی از زندگی را آشکار می‌کنند که در گزارش‌های عمومی کمتر دیده می‌شوند؛ مانند تقسیم مسئولیت میان اعضای خانواده، تصمیم درباره ادامه تحصیل فرزندان، جابه‌جایی برای یافتن کار و شیوه تأمین هزینه‌های زندگی. برای مثال، نامه‌ای درباره تأخیر در ثبت‌نام کودک ممکن است نشان دهد که خانواده خواهان تحصیل او بوده، اما هزینه رفت‌وآمد یا نیاز به کمک او در کار خانوار، تصمیم را

دشوار کرده است. چنین سندی می‌تواند برداشت ساده‌ای را اصلاح کند که بازماندن از تحصیل را صرفاً به بی‌علاقگی خانواده نسبت می‌دهد.

با وجود این، اسناد خانوادگی به‌طور برابر از همه خانواده‌ها باقی نمانده‌اند. میزان سواد، امکانات نگهداری مدارک و تصمیم نسل‌های بعد درباره حفظ یا واگذاری آن‌ها بر آنچه به دست پژوهشگر می‌رسد اثر دارد. همچنین، نامه یک عضو خانواده دیدگاه همان فرد را بازتاب می‌دهد، نه لزوماً نظر دیگر اعضا یا تجربه همه خانوارهای یک محله. به همین دلیل، یک سند خانوادگی می‌تواند نشان دهد تصمیمی **چگونه و تحت چه شرایطی** گرفته شده است، اما برای داوری درباره فراوانی آن رفتار در جامعه به شواهد بیشتری نیاز داریم. در استفاده از اسناد خصوصی، به‌ویژه درباره افراد زنده، باید حریم خصوصی را رعایت کرد و برای انتشار اطلاعات حساس یا قابل‌شناسایی رضایت لازم را در نظر گرفت.

برای دیدن رابطه این چهار منبع، فرض کنیم پرسش پژوهش این است که «ایجاد یک مدرسه چه تغییری در دسترسی کودکان یک محله به آموزش پدید آورد؟» پرونده اداری می‌تواند مسیر تأسیس و ظرفیت رسمی مدرسه را نشان دهد. سرشماری، در صورتی که داده‌های آن در مقیاس مناسب منتشر شده باشد، امکان برآورد شمار کودکان در سن تحصیل را فراهم می‌کند. وقف‌نامه ممکن است روشن کند چه منابعی برای تأمین هزینه‌های مدرسه در نظر گرفته شده بود. اسناد خانوادگی نیز می‌توانند برخی موانع یا انگیزه‌هایی را نشان دهند که در آمار و گزارش‌های رسمی دیده نمی‌شوند. اگر پرونده اداری از افزایش ثبت‌نام خبر دهد و نامه‌های چند خانواده همچنان از دشواری دسترسی سخن بگویند، این شواهد لزوماً متناقض نیستند: ممکن است شمار ثبت‌نام‌شدگان افزایش یافته باشد، اما موانع برای بخشی از کودکان همچنان باقی مانده باشد.

در جمع‌بندی، **اسناد اداری** شیوه ثبت امور و تصمیم‌گیری نهادها را نشان می‌دهند؛ **سرشماری‌ها** برای سنجش دامنه و توزیع تغییرات جمعیتی به کار می‌روند؛ **وقف‌نامه‌ها** پیوند دارایی‌ها با تأمین نیازهای جمعی را روشن می‌کنند؛ و **اسناد خانوادگی** امکان شناخت تصمیم‌ها و تجربه‌های روزمره را فراهم می‌سازند. پژوهشگر برای استفاده از هر منبع باید سه پرسش را در نظر داشته باشد: **این سند را چه کسی و برای چه هدفی تهیه کرده است؟ چه چیزی را ثبت کرده و چه چیزی بیرون از دامنه آن مانده است؟ و برای بررسی نتیجه‌ای که از آن می‌گیریم، به چه شاهد دیگری نیاز داریم؟** اعتبار یک توضیح تاریخی نه از شمار منابع، بلکه از تناسب شواهد با پرسش و روشنیِ حدود نتیجه‌گیری به دست می‌آید.

۱٤.سفرنامه‌ها، خاطرات، روزنامه‌ها و زندگی‌نامه‌ها

در بخش پیشین دیدیم که اسناد اداری، سرشماری‌ها، وقف‌نامه‌ها و اسناد خانوادگی هر یک جنبه‌ای از زندگی اجتماعی را ثبت می‌کنند. سفرنامه‌ها، خاطرات، روزنامه‌ها و زندگی‌نامه‌ها نیز به ما کمک می‌کنند بفهمیم مردم گذشته را چگونه **مشاهده، تجربه، روایت و تفسیر** می‌کردند. برای مثال، اگر بخواهیم تغییر شیوه رفت‌وآمد در یک شهر را مطالعه کنیم، یک سفرنامه ممکن است وضع خیابان‌ها و وسایل نقلیه را توصیف کند، خاطرات یکی از ساکنان نشان دهد رفت‌وآمد روزانه برای او چه دشواری‌هایی داشته است و روزنامه‌ای محلی شکایت‌هایی را درباره کرایه یا دسترسی به وسایل نقلیه بازتاب دهد. این منابع علاوه بر اطلاعاتی که درباره گذشته می‌دهند، نشان می‌دهند چه چیزهایی از نظر نویسندگانشان عادی، مهم یا شایسته انتقاد بوده است. بااین‌حال، **آنچه در یک متن روایت شده، لزوماً تصویری کامل از آنچه رخ داده نیست.**

سفرنامه نوشته‌ای است که در آن فرد مشاهدات، تجربه‌ها و برداشت‌های خود را از یک سفر ثبت می‌کند. سفرنامه‌نویسان ممکن است درباره راه‌ها، بازارها، مهمان‌خانه‌ها، پوشاک، خوراک، آیین‌ها و شیوه معاش مردم اطلاعاتی به دست دهند. ارزش این منبع برای تاریخ اجتماعی آن است که مسافر گاهی جزئیاتی را ثبت می‌کند که برای ساکنان محل عادی بوده و در منابع دیگر کمتر به آن‌ها اشاره شده است. برای مثال، توصیف یک بازار در سفرنامه ممکن است اطلاعاتی درباره حضور فروشندگان دوره‌گرد، زمان فعالیت دکان‌ها یا شیوه عرضه کالاها در اختیار پژوهشگر بگذارد؛ جزئیاتی که در سند مالکیت همان بازار دیده نمی‌شوند.

در خواندن سفرنامه باید به **موقعیت و مسیر سفرِ نویسنده** توجه کرد. هدف سفر، مدت اقامت، آشنایی با زبان محل و کسانی که مسافر با آنان معاشرت داشته، بر آنچه دیده و نوشته اثر می‌گذارند. مسافری که چند روز در مرکز شهر اقامت کرده است، نمی‌تواند تنها بر پایه مشاهدات خود درباره زندگی همه محله‌ها داوری کند. همچنین باید میان مشاهده مستقیم، شنیده‌ها و تفسیر نویسنده فرق گذاشت. اگر مسافری بنویسد «در بازار زنانی ندیدم»، این گزارش، در صورت اعتبار، به محدوده و زمان مشاهده او مربوط است؛ از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که زنان در اقتصاد شهر نقشی نداشته‌اند. گاهی قضاوت‌های شتاب‌زده مسافر نیز ارزش پژوهشی دارند، اما بیشتر برای شناخت معیارها و پیش‌فرض‌های خود او، نه برای اثبات درستی داوری‌اش درباره جامعه میزبان.

خاطرات روایت فرد از رویدادها و تجربه‌هایی است که خود در آن‌ها حضور داشته یا به نحوی با آن‌ها درگیر بوده است. خاطرات می‌توانند جنبه‌هایی از زندگی روزمره، مانند روابط درون خانواده، تجربه نخستین روزهای کار، دشواری مهاجرت یا شیوه سازگاری با محیطی تازه را روشن کنند. برای مثال، دفتر استخدام یک کارخانه ممکن است زمان آغاز به کار فرد را مشخص کند، اما خاطرات او شاید توضیح دهد چگونه از فرصت استخدام آگاه شده، چه کسی در یافتن کار به او کمک کرده و کار نوبتی چه اثری بر زندگی خانوادگی‌اش داشته است. خاطره از این نظر ارزشمند است که فقط از رخداد سخن نمی‌گوید؛ نشان می‌دهد آن رخداد برای راوی چه معنایی داشته است.

بااین‌حال، باید میان **زمان وقوع رویداد و زمان ثبت خاطره** فرق گذاشت. یادداشتی که نزدیک به زمان رویداد نوشته شده و خاطره‌ای که چند دهه بعد برای انتشار تدوین شده است، هر دو سودمندند، اما به پرسش‌های یکسانی پاسخ نمی‌دهند. در روایت متأخر ممکن است ترتیب رخدادها جابه‌جا شود، برخی جزئیات فراموش شوند یا تجربه‌های بعدی بر برداشت راوی از گذشته اثر بگذارند. برای مثال، اگر فردی سال‌ها بعد آغاز کار در کارخانه را «نقطه عطف زندگی» بنامد، این تعبیر ابتدا نشان می‌دهد او **هنگام روایت** چه معنایی برای آن تجربه قائل بوده است. برای شناخت احساس یا نظر او در همان زمان، نامه‌ها و یادداشت‌های هم‌دوره، در صورت وجود، شواهد مناسب‌تری هستند. همچنین تجربه یک راوی، هرقدر روشن و پرجزئیات، نماینده تجربه همه افراد هم‌دوره او نیست.

روزنامه‌ها به پژوهشگر امکان می‌دهند هم خبرهای یک دوره و هم شیوه طرح مسائل اجتماعی در فضای عمومی را مطالعه کند. برای تاریخ اجتماعی، تنها خبرهای اصلی اهمیت ندارند؛ آگهی‌های استخدام، نامه‌های خوانندگان، گزارش‌های محلی، اعلان‌های تجاری و نیازمندی‌ها نیز اطلاعات سودمندی دربردارند. برای مثال، آگهی‌های استخدام می‌توانند نشان دهند یک کارفرما برای شغلی معین چه مهارت‌ها یا شرایطی را لازم می‌دانست. مقایسه آگهی‌های چند سال نیز ممکن است تغییری را در شرایط اعلام‌شده استخدام آشکار کند. بااین‌حال، آگهی نشان می‌دهد کارفرما **چه شرایطی را اعلام کرده بود**، نه اینکه در عمل چه کسی استخدام شد یا همه شرایط به همان صورت اجرا شدند.

در استفاده از روزنامه باید نوع مطلب، مخاطبان نشریه، خط‌مشی تحریریه و شرایط انتشار را در نظر گرفت. گزارش یک خبرنگار، سرمقاله و نامه یک خواننده را نباید به یک شیوه خواند. اگر روزنامه‌ای بارها از کمبود وسایل نقلیه در یک محله بنویسد، می‌توان گفت این مسئله در آن نشریه مطرح بوده است؛ اما برای سنجش گستردگی مشکل باید، در صورت امکان، گزارش روزنامه‌های دیگر، اطلاعات مسیرها و شواهد محلی را نیز بررسی کرد. از سوی دیگر، نبود خبر درباره یک مسئله لزوماً به معنای نبود آن مسئله نیست؛ ممکن است موضوع در اولویت تحریریه نبوده یا گروه‌های درگیر دسترسی چندانی به مطبوعات نداشته‌اند. حتی چاپ یک خبر در چند روزنامه همیشه به معنای تأیید مستقل آن نیست، زیرا ممکن است همه آن را از یک منبع نقل کرده باشند.

زندگی‌نامه روایتی از مسیر زندگی یک فرد است که معمولاً شخص دیگری آن را می‌نویسد. اگر خود فرد داستان زندگی‌اش را بنویسد، از **خودزندگی‌نامه** سخن می‌گوییم. مرز خودزندگی‌نامه و خاطرات همیشه قطعی نیست، اما زندگی‌نامه معمولاً می‌کوشد مسیر زندگی فرد را در دوره‌های مختلف دنبال کند، درحالی‌که خاطرات می‌تواند بر بخشی از زندگی یا مجموعه‌ای از تجربه‌های خاص تمرکز داشته باشد. ارزش زندگی‌نامه برای تاریخ اجتماعی در این است که می‌توان از خلال سرگذشت یک فرد، نقش خانواده، آموزش، روابط خویشاوندی، مهاجرت و فرصت‌های شغلی را در شکل‌گیری مسیر زندگی او بررسی کرد. برای مثال، زندگی‌نامه یک معلم ممکن است نشان دهد ادامه تحصیل و ورود او به حرفه معلمی چگونه به امکانات آموزشی محل، حمایت خانواده یا جابه‌جایی به شهری دیگر وابسته بوده است.

بااین‌حال، زندگی‌نامه حاصل انتخاب و تفسیر نویسنده نیز هست. نویسنده ممکن است برای برجسته کردن موفقیت فرد، برخی ناکامی‌ها، حمایت‌های خانوادگی یا فرصت‌هایی را که دیگران در اختیار نداشته‌اند، کم‌رنگ کند. افزون بر این، از چهره‌های شناخته‌شده معمولاً مدارک بیشتری باقی می‌ماند و همین امر بر انتخاب موضوع زندگی‌نامه‌ها اثر می‌گذارد. بنابراین، زندگی‌نامه یک فرد می‌تواند نشان دهد **چه مسیری در شرایط معینی ممکن بوده است**، اما به‌تنهایی نشان نمی‌دهد آن مسیر تا چه اندازه رایج یا در دسترس دیگران بوده است. برای بررسی این مسئله، باید سرگذشت او را با زندگی افراد دیگر و شواهدی مانند آمار آموزشی، پرونده‌های استخدامی یا اسناد خانوادگی مقایسه کرد.

برای دیدن پیوند این چهار منبع، فرض کنیم می‌خواهیم بررسی کنیم که **گسترش رفت‌وآمد شهری چه تغییری در دسترسی ساکنان محله‌ها به محل کار پدید آورد**. سفرنامه ممکن است مسیرها و وسایل نقلیه‌ای را توصیف کند که مسافر در بخشی از شهر دیده است. روزنامه می‌تواند اعلان مسیرهای تازه، نرخ‌های اعلام‌شده یا شکایت مسافران را ثبت کرده باشد. خاطرات ساکنان نشان می‌دهد هزینه، زمان و دشواری رفت‌وآمد چگونه در زندگی روزمره تجربه می‌شد. زندگی‌نامه یک کارمند یا کارگر نیز ممکن است روشن کند دسترسی به مسیر تازه چه نقشی در انتخاب محل کار یا سکونت او داشته است. اگر روزنامه از راه‌اندازی مسیری تازه خبر دهد، اما خاطرات برخی ساکنان همچنان از دشواری رفت‌وآمد حکایت کند، این شواهد لزوماً متناقض نیستند: **ایجاد مسیر تازه با دسترسی آسان و مقرون‌به‌صرفه برای همه ساکنان یکسان نیست.**

در جمع‌بندی، **سفرنامه** گذشته را از زاویه مشاهده مسافر، **خاطرات** از منظر تجربه و یادآوری راوی، **روزنامه** از دریچه انتشار خبر و طرح مسائل عمومی، و **زندگی‌نامه** از خلال مسیر زندگی یک فرد نشان می‌دهد. برای استفاده از هر یک باید پرسید متن را چه کسی، در چه زمانی، برای چه مخاطبی و با چه هدفی نوشته است؛ کدام بخش بر مشاهده یا تجربه مستقیم استوار است؛ و برای داوری درباره درستی، گستردگی یا نمایندگی آن روایت به چه شواهد دیگری نیاز داریم. اعتبار پژوهش در این نیست که همه منابع یک سخن بگویند؛ در این است که پژوهشگر بتواند توضیح دهد **هر منبع چه چیزی را روشن می‌کند، چه چیزی را نمی‌تواند نشان دهد و اختلاف میان روایت‌ها چه نکته‌ای درباره زندگی اجتماعی گذشته آشکار می‌کند.**

۱۵.عکس، نقشه، اشیا و بناها به‌عنوان شواهد تاریخی

برای شناخت زندگی مردم در گذشته، همیشه نمی‌توان به نوشته‌ها بسنده کرد. یک عکس از بازار ممکن است شیوه عرضه کالا یا استفاده از فضای گذر را نشان دهد؛ یک نقشه می‌تواند موقعیت بازار را نسبت به محله‌های مسکونی روشن کند؛ ابزار به‌جامانده از یک کارگاه درباره شیوه انجام کار اطلاعاتی بدهد؛ و خود بنا نشانه‌هایی از تقسیم فضا میان کار، انبار و رفت‌وآمد در اختیار پژوهشگر بگذارد. **عکس، نقشه، اشیا و بناها فقط برای مصور کردن روایت تاریخی به کار نمی‌روند؛ آن‌ها می‌توانند پاسخ یک پرسش را تغییر دهند یا پرسشی تازه پیش روی پژوهشگر بگذارند.** بااین‌حال، باید میان آنچه در این شواهد مستقیماً مشاهده می‌کنیم و آنچه از آن‌ها استنباط می‌کنیم، تفاوت بگذاریم.

عکس تاریخی لحظه‌ای از گذشته را از زاویه‌ای معین ثبت می‌کند. پوشاک، ابزار کار، چیدمان مغازه‌ها، تابلوها و شیوه استفاده مردم از خیابان از جمله جزئیاتی‌اند که ممکن است در عکس دیده شوند، بی‌آنکه در گزارش‌های مکتوب ثبت شده باشند. برای مثال، عکسی از یک گذر تجاری می‌تواند نشان دهد که دست‌فروشان در لحظه ثبت تصویر در کنار دکان‌ها حضور داشته‌اند. اما یک عکس به‌تنهایی نشان نمی‌دهد که این وضعیت هر روز تکرار می‌شده، در همه گذرها معمول بوده یا مقام‌های محلی آن را مجاز می‌دانسته‌اند. عکس در اینجا شاهدی بر **حضور دست‌فروشان در یک زمان و مکان مشخص** است؛ برای سخن گفتن از فراوانی یا وضعیت قانونی این فعالیت، شواهد دیگری لازم است.

در خواندن عکس باید پرسید چه کسی آن را گرفته، زمان و مکان ثبت آن چگونه معلوم شده و تصویر برای چه هدفی تهیه شده است. عکس خانوادگی، تصویر تبلیغاتی و عکس خبری ممکن است از یک مکان یا فعالیت، جنبه‌های متفاوتی را برجسته کنند. گاهی افراد برای گرفتن عکس در موقعیتی قرار می‌گیرند که با جریان عادی زندگی تفاوت دارد. برای مثال، عکس گروهی کارکنان یک کارگاه می‌تواند پوشاک یا نحوه چیدمان افراد در برابر دوربین را نشان دهد، اما از جای ایستادن آنان نمی‌توان بدون شاهد دیگری درباره سلسله‌مراتب شغلی داوری کرد. توضیح زیر عکس نیز بخشی از منبع است، نه تضمین درستی آن؛ ممکن است سال‌ها بعد افزوده شده یا در شناسایی افراد و مکان اشتباهی رخ داده باشد. مقایسه عکس با تصاویر دیگر، نشانی‌های ثبت‌شده یا نشانه‌های موجود در خود تصویر می‌تواند به بررسی تاریخ و مکان آن کمک کند.

نقشه تاریخی اطلاعاتی درباره سازمان فضایی زندگی اجتماعی به دست می‌دهد. محل سکونت، مسیر راه‌ها، جایگاه بازار، مدرسه، کارگاه و دیگر فضاهای عمومی را می‌توان با کمک نقشه بررسی کرد. برای نمونه، اگر پژوهشگر بخواهد بداند کودکان یک محله برای رسیدن به مدرسه چه مسیری را طی می‌کردند، نگاه به فاصله مستقیم میان خانه و مدرسه کافی نیست. شبکه گذرها، وجود موانع و محل ورودی مدرسه می‌تواند مسیر واقعی را طولانی‌تر کند. نقشه در اینجا به شناخت شرایط مکانی کمک می‌کند؛ اما برای فهم دشواری رفت‌وآمد، باید شواهد دیگری مانند گزارش‌های محلی یا خاطرات ساکنان را نیز در نظر گرفت.

نقشه، مانند عکس، همه‌چیز را ثبت نمی‌کند. نقشه ثبتی ممکن است حدود املاک را با دقت نشان دهد، اما درباره فعالیت دست‌فروشان یا محل گردهمایی ساکنان اطلاعاتی ندهد. به همین ترتیب، **نقشه پیشنهادیِ یک طرح شهری را نباید گزارش وضع موجود دانست**. اگر خیابانی در نقشه طرح دیده شود، فقط می‌دانیم که احداث آن پیش‌بینی شده بود؛ برای اثبات ساخت خیابان باید به نقشه‌های بعدی، عکس‌ها یا گزارش‌های اجرایی رجوع کرد. هنگام مقایسه دو نقشه نیز باید تاریخ تهیه، مقیاس، راهنمای نشانه‌ها و محدوده ترسیم را بررسی کرد. نبودن یک گذر در نقشه‌ای کم‌جزئیات لزوماً به معنای نبود آن در شهر نیست.

اشیا از شواهد مادی تاریخ اجتماعی‌اند. ابزار کار، ظروف، پوشاک، لوازم مدرسه و وسایل خانه می‌توانند درباره مهارت‌ها، فناوری، مصرف و عادت‌های روزمره اطلاعاتی فراهم کنند. پژوهشگر در بررسی یک شیء تنها به ظاهر آن توجه نمی‌کند؛ جنس، اندازه، شیوه ساخت، محل یافتن یا نگهداری و نشانه‌های فرسودگی و تعمیر نیز اهمیت دارند. برای مثال، دسته تعویض‌شده یک ابزار نشان می‌دهد که ابزار یک‌بار تعمیر شده است، اما به‌تنهایی روشن نمی‌کند چرا آن را تعمیر کرده‌اند. گرانی ابزار تازه، دشواری تهیه آن یا ترجیح کاربر به ادامه استفاده از ابزار آشنا، توضیح‌های متفاوتی‌اند که برای داوری میان آن‌ها به شواهد بیشتری نیاز داریم.

در مطالعه اشیا باید میان **کاربردی که برای شیء در نظر گرفته شده و شیوه‌ای که در عمل از آن استفاده شده است** فرق گذاشت. مردم ممکن است وسیله‌ای را تعمیر کنند، تغییر دهند یا برای کاری غیر از کاربرد نخستین آن به کار ببرند. همچنین اشیایی که باقی مانده‌اند لزوماً نمونه‌ای نماینده از زندگی همه مردم نیستند. یک ظرف نفیس که نسل‌ها در خانواده‌ای نگهداری شده است، می‌تواند درباره سلیقه یا امکانات همان خانواده اطلاعاتی بدهد، اما از وجود آن نمی‌توان نتیجه گرفت که چنین ظرفی در خانه‌های آن دوره رایج بوده است. برای داوری درباره رواج یک شیء، مقایسه نمونه‌های متعدد با عکس‌ها، فهرست دارایی‌ها یا گزارش‌های مربوط به خرید و مصرف سودمند است.

بناها از آن جهت برای تاریخ اجتماعی اهمیت دارند که بخشی از روابط و فعالیت‌های مردم در فضای آن‌ها شکل می‌گیرد. خانه، حمام عمومی، مدرسه، بازار و کارگاه فقط مجموعه‌ای از دیوارها و اتاق‌ها نیستند؛ چگونگی قرار گرفتن ورودی‌ها، گذرها، حیاط و اتاق‌ها می‌تواند سرنخ‌هایی درباره دسترسی، رفت‌وآمد و تقسیم فعالیت‌ها در اختیار ما بگذارد. برای مثال، وجود ورودی جداگانه برای بخشی از یک خانه ممکن است نشان دهد که دسترسی مستقل به آن بخش امکان‌پذیر بوده است؛ اما از این ویژگی به‌تنهایی نمی‌توان فهمید چه کسانی از آن ورودی استفاده می‌کردند یا آن بخش در همه دوره‌ها چه کاربری‌ای داشته است. ویژگی معماری یک **امکان یا محدودیت فضایی** را نشان می‌دهد؛ شیوه استفاده مردم از آن نیازمند بررسی جداگانه است.

بناها در طول زمان تغییر می‌کنند. ممکن است اتاقی به کارگاه تبدیل شده، دری مسدود شده یا بخشی از ساختمان در دوره‌ای بعد افزوده شده باشد. ازاین‌رو، **وضع کنونی بنا را نباید بی‌واسطه به زمان ساخت آن نسبت داد**. تفاوت مصالح یا وجود جای یک درگاه می‌تواند نشانه تغییر باشد، اما برای تعیین زمان و دلیل آن باید، در صورت امکان، بنا را با نقشه‌های قدیمی، عکس‌ها، اسناد مالکیت یا

روایت استفاده‌کنندگان مقایسه کرد. این احتیاط مانع از آن می‌شود که کاربری امروز بنا را به گذشته نسبت دهیم یا تغییرات چند دوره را نتیجه یک تصمیم واحد بدانیم.

برای دیدن پیوند این چهار منبع، فرض کنیم می‌خواهیم بررسی کنیم که **با احداث خیابانی تازه در کنار بازار یک شهر، شیوه کار و رفت‌وآمد در بازار چگونه تغییر کرد**. مقایسه نقشه‌های پیش و پس از احداث می‌تواند تغییر مسیرهای دسترسی را روشن کند. عکس‌ها ممکن است نشان دهند کدام ورودی‌ها یا بخش‌های بازار در زمان ثبت تصویر محل رفت‌وآمد بوده‌اند. چرخ‌دستیِ باقی‌مانده از یک حجره می‌تواند درباره شیوه حمل کالا سرنخی بدهد، به شرط آنکه تعلق آن به مکان و دوره مورد مطالعه روشن باشد. در خود بنا نیز ورودی مسدودشده یا تغییر در بخشی از گذر می‌تواند نشانه دگرگونی مسیر حرکت باشد. اگر نقشه از ایجاد دسترسی تازه حکایت کند، اما عکس‌های بعدی همچنان استفاده از گذر قدیمی را نشان دهند، این دو شاهد لزوماً متناقض نیستند: **ایجاد یک مسیر تازه با کنار گذاشتن مسیر قدیمی یکسان نیست.** برای فهم اینکه چه کسانی مسیر خود را تغییر دادند و چرا، گزارش‌های محلی و روایت کسبه می‌توانند شواهد تکمیلی فراهم کنند.

در جمع‌بندی، **عکس** لحظه‌ای را از زاویه‌ای معین ثبت می‌کند؛ **نقشه** روابط مکانی را بر اساس هدف و مقیاسی مشخص نمایش می‌دهد؛ **اشیا** نشانه‌هایی از ساخت، استفاده و تعمیر به دست می‌دهند؛ و **بناها** امکان شناخت سازمان فضایی زندگی و تغییرات آن را فراهم می‌کنند. در بررسی هر چهار منبع، بهتر است ابتدا آنچه را واقعاً دیده می‌شود توصیف کنیم، سپس منشأ، تاریخ و هدف تهیه یا ساخت آن را بسنجیم و در پایان، برداشت خود را با شواهد دیگر مقایسه کنیم. پرسش راهنما این است: **این شاهد چه چیزی را مستقیماً نشان می‌دهد، چه چیزی را فقط محتمل می‌سازد و برای تبدیل آن احتمال به یک نتیجه تاریخی به چه مدرک دیگری نیاز داریم؟**

۱۶.تاریخ شفاهی و شیوه انجام مصاحبه

در بخش‌های پیشین دیدیم که اسناد، عکس‌ها و بناها هر یک بخشی از زندگی اجتماعی گذشته را نشان می‌دهند. بااین‌حال، بسیاری از تجربه‌های روزمره در این منابع ثبت نشده‌اند. برای مثال، دفتر استخدام یک کارخانه ممکن است تاریخ آغاز به کار افراد را مشخص کند، اما معمولاً نشان نمی‌دهد که آنان چگونه از فرصت استخدام باخبر شدند، نخستین روزهای کار را چگونه گذراندند یا کار نوبتی چه تغییری در زندگی خانوادگی‌شان ایجاد کرد. **تاریخ شفاهی** روشی برای ثبت و مطالعه روایت‌های افراد درباره گذشته است که معمولاً از راه مصاحبه‌ای هدفمند، ضبط‌شده و مستند انجام می‌شود. حاصل این فرایند، منبعی تاریخی است که می‌توان آن را در کنار دیگر شواهد بررسی کرد.

ارزش تاریخ شفاهی فقط در گردآوری اطلاعاتی نیست که در اسناد مکتوب پیدا نمی‌شوند. این روش به ما کمک می‌کند بفهمیم افراد رویدادها را **چگونه تجربه کرده‌اند و هنگام بازگویی چه معنایی به آن‌ها می‌دهند**. برای نمونه، تعطیلی یک کارخانه در گزارش اداری ممکن است با تاریخ توقف تولید و شمار کارکنان ثبت شود؛ اما برای یک کارگر، آن تعطیلی می‌تواند به معنای از دست دادن درآمد، تغییر محل سکونت یا پایان معاشرت روزانه با همکاران باشد. البته آنچه فرد امروز به یاد می‌آورد، بازگویی بی‌واسطه گذشته نیست. تجربه‌های بعدی، فاصله زمانی و شرایط مصاحبه ممکن است بر روایت او اثر بگذارند. ازاین‌رو، در خواندن مصاحبه باید میان **زمان وقوع رویداد، آنچه راوی از آن به یاد می‌آورد و معنایی که اکنون به آن می‌دهد** تفاوت گذاشت.

مصاحبه تاریخ شفاهی پیش از روشن شدن دستگاه ضبط آغاز می‌شود. پژوهشگر ابتدا باید **پرسش پژوهش** را مشخص کند، درباره موضوع اطلاعات اولیه به دست آورد و راویان را متناسب با پرسش خود انتخاب کند. برای مثال، اگر موضوع «تأثیر کار نوبتی بر زندگی خانوارهای کارگری» باشد، گفت‌وگو فقط با مدیران کارخانه یا فقط با چند کارگر باسابقه، همه جنبه‌های مسئله را روشن نمی‌کند. مصاحبه با کارکنان نوبت‌های مختلف و، در صورت ارتباط با پرسش، اعضای خانواده آنان می‌تواند تفاوت تجربه‌ها را آشکار کند. هدف چنین انتخابی این نیست که چند مصاحبه را به‌جای آمارِ همه کارکنان بنشانیم؛ هدف آن است که روایت یک گروه را به‌اشتباه تجربه همگان ندانیم و بتوانیم دیدگاه‌های مرتبط را با یکدیگر مقایسه کنیم.

پیش از ضبط، مصاحبه‌گر باید موضوع و هدف پژوهش، شیوه نگهداری فایل و حدود استفاده از آن را با زبانی روشن توضیح دهد و **رضایت آگاهانه راوی** را به دست آورد. اجازه ضبط به معنای اجازه انتشار صدا، ذکر نام یا واگذاری فایل به آرشیو نیست؛ این موارد باید جداگانه روشن و ثبت شوند. راوی باید بداند که می‌تواند به پرسشی پاسخ ندهد، درخواست توقف ضبط کند یا مصاحبه را پایان دهد. اگر قرار است از نام مستعار استفاده شود، لازم است به این نکته هم توجه کنیم که گاهی جزئیاتی مانند محل کار، سمت یا نسبت خانوادگی، حتی بدون ذکر نام، هویت فرد را آشکار می‌کند. انتخاب مکانی آرام و مورد توافق، آزمایش کیفیت صدا و ثبت تاریخ و محل مصاحبه نیز از کارهای ساده‌ای هستند که بر کیفیت و قابلیت استفاده از منبع اثر می‌گذارند.

برای بسیاری از پژوهش‌های تاریخ اجتماعی، **مصاحبه نیمه‌ساختاریافته** مناسب است. در این شیوه، مصاحبه‌گر چند محور اصلی را از پیش آماده می‌کند، اما ترتیب و صورت پرسش‌ها را با مسیر گفت‌وگو هماهنگ می‌سازد. بهتر است گفت‌وگو با پرسش‌های ساده و زمینه‌ساز آغاز شود؛ مانند «چگونه با این کارخانه آشنا شدید؟» یا «اولین روز کاری‌تان را چگونه به یاد می‌آورید؟». سپس می‌توان با پرسش‌های پیگیرانه از راوی خواست صحنه‌ای را توصیف کند یا نمونه‌ای مشخص بیاورد: «می‌توانید یک روز معمولی از نوبت شب را از زمان خروج از خانه تا بازگشت توصیف کنید؟» چنین پرسشی معمولاً اطلاعات روشن‌تری از سؤال کلیِ «آیا کار نوبتی سخت بود؟» به دست می‌دهد. پرسش‌هایی مانند «کار نوبتی زندگی خانواده‌تان را به هم ریخت، درست است؟» نیز مناسب نیستند، زیرا پاسخ مورد انتظار را از پیش به راوی القا می‌کنند.

هنر مصاحبه‌گر فقط در طرح پرسش نیست؛ **گوش دادن و پیگیری دقیق** نیز اهمیت دارد. لازم نیست هر مکثی را با سؤال دیگری پر کنیم. می‌توان به راوی فرصت داد تا جزئیات را به خاطر بیاورد و سپس درباره نکته‌ای که مبهم مانده است پرسید. اگر تاریخ دقیق رویدادی را به یاد نمی‌آورد، می‌توان پرسید «این اتفاق پیش از تغییر نوبت‌ها بود یا پس از آن؟» و در متن نهایی نیز تقریبی بودن زمان را حفظ کرد. همچنین باید میان آنچه راوی شخصاً دیده و آنچه از دیگران شنیده است فرق گذاشت. پرسشی مانند «خودتان آنجا بودید یا بعداً درباره آن شنیدید؟» به روشن شدن منشأ روایت کمک می‌کند، بی‌آنکه گفت‌وگو به بازجویی تبدیل شود. در پایان نیز پرسش «آیا نکته‌ای هست که به نظر شما مهم باشد و من درباره‌اش نپرسیده باشم؟» به راوی فرصت می‌دهد موضوعی را مطرح کند که در طرح اولیه پژوهشگر جایی نداشته است.

کار پژوهشگر با پایان گفت‌وگو تمام نمی‌شود. پس از مصاحبه، باید فایل اصلی را به‌صورت امن نگهداری کرد، اطلاعات جلسه و حدود رضایت را ثبت کرد و ضبط را به متن درآورد. **پیاده‌سازی مصاحبه** باید به گفته‌های راوی وفادار باشد. اگر بخشی شنیده نمی‌شود، باید آن را با نشانه‌ای مانند «[نامفهوم]» مشخص کرد، نه اینکه عبارت احتمالی را جایگزین کرد. اگر نسخه‌ای برای انتشار ویرایش می‌شود، بهتر است از متن اولیه متمایز بماند و ویرایش، معنای سخن را تغییر ندهد. ثبت شماره صفحه یا زمانِ بخش‌های نقل‌شده در فایل صوتی نیز امکان مراجعه دوباره به منبع را فراهم می‌کند. متن پیاده‌شده برای جست‌وجو و مقایسه مفید است، اما همه ویژگی‌های گفتار، مانند لحن و مکث، را منتقل نمی‌کند؛ در موارد مهم باید به ضبط اصلی بازگشت.

در مرحله تحلیل، روایت‌ها را باید هم با یکدیگر و هم، در صورت امکان، با منابع دیگر سنجید. فرض کنیم آیین‌نامه کارخانه زمان پایان کار را ساعت معینی اعلام کرده است، اما یکی از کارگران به یاد می‌آورد که کارکنان بخش او گاهی دیرتر محل کار را ترک می‌کردند. این دو شاهد لزوماً متناقض نیستند: آیین‌نامه **قاعده رسمی** را نشان می‌دهد و روایت کارگر ممکن است از **نحوه اجرای آن در یک بخش یا دوره معین** خبر دهد. می‌توان با بررسی دفترهای حضور و غیاب، گزارش‌های مربوط به اضافه‌کاری یا مصاحبه با کارکنان دیگر، این احتمال را سنجید. اگر روایت‌ها متفاوت باشند، نباید فوراً یکی را درست و دیگری را نادرست دانست. گاهی تفاوت روایت‌ها

نشان می‌دهد کارکنان بخش‌ها، نوبت‌ها یا دوره‌های مختلف واقعاً شرایط یکسانی نداشته‌اند. در عین حال، اگر شاهد کافی برای رفع اختلاف در دست نیست، باید این محدودیت را در گزارش بیان کرد.

در جمع‌بندی، تاریخ شفاهی به پژوهشگر امکان می‌دهد تجربه‌هایی را ثبت کند که در اسناد رسمی کمتر دیده می‌شوند و رابطه میان **رویداد تاریخی، تجربه زیسته و حافظه** را بررسی کند. مصاحبه معتبر از پرسشی روشن و انتخاب سنجیده راویان آغاز می‌شود، با رضایت آگاهانه و گفت‌وگویی باز و دقیق پیش می‌رود و با پیاده‌سازی، حفاظت از اطلاعات و مقایسه شواهد کامل می‌شود. پرسش راهنما این است: **راوی از چه موقعیتی سخن می‌گوید، روایت او چه جنبه‌ای از گذشته را روشن می‌کند و برای آنکه نتیجه را فراتر از تجربه همین فرد به کار ببریم، به چه شواهد دیگری نیاز داریم؟**

۱۷.نقد منبع، سوگیری و سنجش اعتبار شواهد

در بخش‌های پیشین دیدیم که اسناد اداری، سرشماری‌ها، عکس‌ها و مصاحبه‌های تاریخ شفاهی هر یک بخشی از زندگی اجتماعی گذشته را ثبت می‌کنند. اما یافتن یک منبع، پایان پژوهش نیست. فرض کنیم گزارشی اداری از افزایش ثبت‌نام دانش‌آموزان پس از تأسیس مدرسه‌ای در یک محله خبر می‌دهد، درحالی‌که یکی از ساکنان همان محله در مصاحبه می‌گوید بسیاری از کودکان همچنان نمی‌توانستند به مدرسه بروند. آیا یکی از این دو منبع نادرست است؟ نه لزوماً. گزارش اداری ممکن است افزایش شمار ثبت‌نام‌شدگان را نشان دهد و مصاحبه از موانعی سخن بگوید که برای بخشی از خانواده‌ها همچنان پابرجا بوده است. **نقد منبع** یعنی بررسی منشأ، شرایط تولید و محتوای یک منبع برای تعیین اینکه از آن چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت و چه نتیجه‌ای نمی‌توان گرفت.

نقد منبع را معمولاً به دو جنبه **نقد بیرونی** و **نقد درونی** تقسیم می‌کنند. نقد بیرونی به منشأ و اصالت منبع می‌پردازد: چه کسی آن را تهیه کرده، در چه زمان و مکانی پدید آمده، نسخه اصلی است یا رونوشتی متأخر، و آیا بخشی از آن حذف یا بعداً افزوده شده است؟ برای مثال، اگر پشت عکسی نوشته باشند «روز افتتاح مدرسه»، باید روشن شود این توضیح را چه کسی و چه زمانی نوشته است. ممکن است عکس واقعاً قدیمی باشد، اما شرح آن سال‌ها بعد و بر پایه حافظه فردی نوشته شده باشد که مراسم افتتاح را با رویدادی دیگر اشتباه گرفته است. در این مثال، **اصالت عکس و درستی توضیح آن دو مسئله جداگانه‌اند.** نسخه رونویسی‌شده یا تصویری که بعدها شرح‌گذاری شده است لزوماً بی‌ارزش نیست؛ مهم این است که پژوهشگر بداند با چه نسخه‌ای روبه‌روست و ابهام آن را در نتیجه‌گیری لحاظ کند.

نقد درونی به محتوا و معنای منبع می‌پردازد. در این مرحله می‌پرسیم نویسنده دقیقاً چه می‌گوید، اطلاعات خود را از کجا به دست آورده و آیا در موقعیتی بوده است که موضوع را مستقیماً مشاهده کند. همچنین باید واژه‌ها و دسته‌بندی‌های متن را در معنای همان دوره فهمید. برای مثال، اگر گزارشی اعلام کند که «دانش‌آموزان بیشتری تحت پوشش قرار گرفتند»، باید روشن شود منظور از «تحت پوشش» ثبت‌نام اولیه، حضور منظم در کلاس یا چیز دیگری بوده است. یک گزارش ممکن است اصیل باشد و آمار ثبت‌نام را نیز درست نقل کند، اما برای اثبات حضور منظم دانش‌آموزان کفایت نکند. به همین دلیل، **اعتبار منبع را باید نسبت به ادعای مشخصی سنجید که می‌خواهیم با آن پشتیبانی کنیم.**

سوگیری به جهت‌گیری یا محدودیتی گفته می‌شود که بر انتخاب، ثبت و تفسیر اطلاعات اثر می‌گذارد. سوگیری همیشه به معنای دروغ‌گویی عمدی نیست. هدف از تهیه سند، موقعیت اجتماعی نویسنده، مخاطبان و نوع اطلاعاتی که یک نهاد وظیفه ثبت آن را داشته، همگی می‌توانند بر محتوای منبع اثر بگذارند. برای مثال، اداره آموزش ممکن است برای ارزیابی عملکرد خود شمار ثبت‌نام‌ها را گزارش کند، اما دلایل بازماندن کودکان از تحصیل را ثبت نکند. این کاستی لزوماً به معنای دست‌کاری آمار نیست؛ ممکن است اساساً اطلاعات مربوط به کودکان ثبت‌نام‌نشده گردآوری نشده باشد. چنین گزارشی برای شناخت برنامه‌ها و معیارهای اداره سودمند است، اما برای بازسازی تجربه همه خانواده‌های محله کافی نیست.

سوگیری فقط در مرحله تولید سند رخ نمی‌دهد؛ **آنچه از گذشته باقی مانده و در دسترس پژوهشگر قرار گرفته نیز گزینشی است.** ممکن است پرونده‌های اداری یک مدرسه چندین دهه نگهداری شده باشند، اما نامه‌ها و یادداشت‌های خانواده‌های محله از میان رفته باشند. در این حالت، دیدگاه مسئولان مدرسه در منابع پررنگ‌تر دیده می‌شود، نه لزوماً به این دلیل که خانواده‌ها نقشی نداشته‌اند، بلکه چون مدارک کمتری از آنان باقی مانده است. پژوهشگر نیز باید مراقب باشد فقط شواهد سازگار با برداشت نخستین خود را انتخاب نکند. اگر گمان می‌کند فاصله تا مدرسه مانع اصلی تحصیل بوده، باید شواهد مربوط به هزینه تحصیل، ظرفیت کلاس‌ها و مسئولیت‌های کودکان در خانه یا محل کار را نیز بررسی کند. **سکوت یک منبع درباره موضوعی زمانی اهمیت بیشتری دارد که بر اساس هدف و شیوه تنظیم آن، انتظار داشته باشیم آن موضوع در منبع ثبت شود.**

یکی از راه‌های اصلی **سنجش اعتبار شواهد**، مقایسه منابعی است که از مسیرهای متفاوت پدید آمده‌اند. اگر دو روزنامه خبر افزایش ثبت‌نام را از یک اطلاعیه اداری نقل کرده باشند، با دو تأیید مستقل روبه‌رو نیستیم؛ هر دو خبر به یک منبع بازمی‌گردند. در مقابل، مقایسه گزارش اداره با دفتر ثبت‌نام، دفتر حضور و غیاب و روایت خانواده‌ها می‌تواند جنبه‌های متفاوت موضوع را روشن کند. البته استقلال منابع تنها معیار نیست؛ باید به فاصله زمانی منبع از رویداد، امکان مشاهده مستقیم، دقت ثبت و دامنه پوشش آن نیز توجه کرد. مصاحبه یک ساکن ممکن است برای شناخت دشواری رفت‌وآمد فرزند خودش شاهدی ارزشمند باشد، اما برای برآورد شمار همه کودکان بازمانده از تحصیل مناسب نیست. آمار محله نیز ممکن است دامنه مسئله را بهتر نشان دهد، بی‌آنکه دلیل تصمیم هر خانواده را روشن کند.

هنگام روبه‌رو شدن با منابع ناسازگار، بهتر است پیش از رد یکی از آن‌ها بررسی کنیم آیا واقعاً درباره **یک موضوع، یک جمعیت و یک بازه زمانی** سخن می‌گویند. در مثال مدرسه، ممکن است ثبت‌نام در آغاز سال تحصیلی افزایش یافته باشد، اما حضور منظم کودکان در ماه‌های بعد کاهش پیدا کرده باشد. همچنین ممکن است خانواده‌های نزدیک به مدرسه دسترسی بهتری پیدا کرده باشند، درحالی‌که مشکل خانواده‌های بخش دورتر محله ادامه داشته است. حتی افزایش شمار ثبت‌نام‌شدگان لزوماً به معنای افزایش سهم کودکانِ ثبت‌نام‌شده نیست؛ اگر جمعیت کودکان در سن تحصیل نیز افزایش یافته باشد، برای داوری باید شمار ثبت‌نام‌شدگان را با جمعیت همان گروه سنی و همان محدوده مقایسه کرد. اگر پس از این بررسی هنوز نتوان میان توضیح‌های مختلف داوری کرد، بیان صریح این محدودیت از انتخاب یک روایت بدون دلیل معتبرتر است.

در جمع‌بندی، **نقد منبع** روشن می‌کند که یک سند چگونه پدید آمده و چه چیزی ثبت کرده است؛ **شناخت سوگیری** نشان می‌دهد چه دیدگاه‌ها و تجربه‌هایی در آن برجسته یا کم‌رنگ شده‌اند؛ و **سنجش اعتبار شواهد** تعیین می‌کند که نتیجه پژوهش تا چه اندازه از منابع موجود پشتیبانی می‌شود. اصل راهنما این است که **ادعا را به اندازه شواهد مطرح کنیم**. نوشتن اینکه «دفتر مدرسه افزایش شمار ثبت‌نام‌شدگان را نشان می‌دهد، اما درباره حضور منظم آنان یا وضعیت کودکان ثبت‌نام‌نشده اطلاعات کافی نداریم» از این نتیجه‌گیری دقیق‌تر است که «با تأسیس مدرسه مشکل دسترسی به آموزش برطرف شد». همین تمایز میان آنچه سند نشان می‌دهد و آنچه پژوهشگر از آن استنباط می‌کند، پایه یک توضیح تاریخی معتبر است.

۱۸.روش‌های کیفی، کمی و مقایسه‌ای

در بخش پیشین دیدیم که اعتبار هر شاهد تاریخی را باید با توجه به پرسشی سنجید که می‌خواهیم به آن پاسخ دهیم. همین اصل درباره انتخاب روش پژوهش نیز صادق است. برای مثال، اگر موضوع پژوهش گسترش آموزش در دو محله شهری باشد، می‌توان پرسید خانواده‌ها مدرسه‌رفتن فرزندانشان را چگونه تجربه می‌کردند، سهم کودکانِ ثبت‌نام‌شده در طول زمان چقدر تغییر کرد و چرا دسترسی به آموزش در دو محله به یک اندازه بهبود نیافت. پرسش نخست بیشتر به **روش کیفی**، پرسش دوم به **روش کمی** و پرسش سوم به **روش مقایسه‌ای** نیاز دارد. این روش‌ها رقیب یکدیگر نیستند؛ هر یک جنبه‌ای از مسئله را روشن می‌کند که ممکن است با روش دیگر به‌خوبی دیده نشود.

روش کیفی برای شناخت تجربه‌ها، معناها و فرایندهای اجتماعی به کار می‌رود. پژوهشگر در این روش می‌پرسد مردم در چه شرایطی تصمیم می‌گرفتند، رفتار خود و دیگران را چگونه تفسیر می‌کردند و یک تحول از چه مسیری وارد زندگی روزمره آنان می‌شد. برای نمونه، آمار یک مدرسه ممکن است نشان دهد برخی دانش‌آموزان در طول سال تحصیلی از ادامه تحصیل بازمانده‌اند، اما علت آن را روشن نکند. بررسی نامه‌های خانوادگی، مصاحبه‌های تاریخ شفاهی و گزارش‌های محلی می‌تواند نشان دهد که هزینه رفت‌وآمد، نیاز خانواده به کار کودک یا جابه‌جایی محل سکونت چگونه در تصمیم به ترک تحصیل نقش داشته است. ارزش این روش فقط در نام بردن از موانع نیست؛ در این است که نشان دهد **یک مانع در چه شرایطی و از چه راهی به یک پیامد انجامیده است**.

پژوهش کیفی صرفاً نقل چند خاطره یا انتخاب روایت‌های جالب نیست. پژوهشگر باید شواهد مرتبط با پرسش را به شیوه‌ای منظم بررسی کند و به مواردی نیز توجه داشته باشد که با برداشت اولیه او سازگار نیستند. برای مثال، اگر در چند مصاحبه دوری مدرسه مانع تحصیل دانسته شده باشد، بررسی خانواده‌هایی که با وجود همین فاصله توانسته‌اند فرزندانشان را به مدرسه بفرستند می‌تواند توضیح را دقیق‌تر کند. شاید امکان همراهی یکی از اعضای خانواده یا دسترسی به وسیله رفت‌وآمد، اثر فاصله را کاهش داده باشد. در عین حال، تکرار یک مضمون در چند مصاحبه به‌خودی‌خود نشان نمی‌دهد که آن تجربه در کل محله رایج بوده است؛ ممکن است راویان از خانواده‌هایی با شرایط مشابه انتخاب شده باشند.

روش کمی برای سنجش اندازه، فراوانی، توزیع و روند تغییر پدیده‌ها به کار می‌رود. سرشماری‌ها، دفترهای ثبت‌نام، فهرست‌های شغلی و دفترهای مزد از منابعی هستند که می‌توان داده‌های عددی را از آن‌ها استخراج کرد. نخستین گام این است که روشن کنیم دقیقاً چه چیزی را می‌شماریم و آن را با چه جمعیتی می‌سنجیم. برای مثال، فرض کنیم در یک محله شمار کودکان ثبت‌نام‌شده از ۱۲۰ به ۱۸۰ نفر رسیده، اما جمعیت کودکان در سن تحصیل نیز از ۲۰۰ به ۳۰۰ نفر افزایش یافته است. اگر ارقام در هر دو دوره به گروه سنی و محدوده جغرافیایی یکسانی مربوط باشند، سهم ثبت‌نام‌شدگان در هر دو دوره ۶۰ درصد است. بنابراین، **شمار ثبت‌نام‌شدگان افزایش یافته، اما سهم آنان از جمعیتِ در سن تحصیل ثابت مانده است**. افزون بر این، ثبت‌نام با حضور منظم یا پایان دوره تحصیل یکسان نیست؛ شاخص را باید متناسب با پرسش انتخاب کرد.

اعداد نیز مانند روایت‌ها نیازمند نقد منبع‌اند. در مقایسه داده‌های دو دوره باید دید تعریف شاخص، شیوه ثبت و محدوده جغرافیایی تغییر کرده است یا نه. اگر بخشی از دفترهای ثبت‌نام یک سال باقی نمانده باشد، نمی‌توان تعداد نام‌های موجود را بی‌احتیاط با آمار کامل سالی دیگر مقایسه کرد. همچنین اگر افزایش ثبت‌نام هم‌زمان با افتتاح مدرسه‌ای تازه باشد، این هم‌زمانی به‌تنهایی ثابت نمی‌کند که مدرسه علت افزایش بوده است. تغییر ترکیب جمعیت محله، کاهش هزینه تحصیل یا افزایش ظرفیت مدرسه‌های دیگر نیز ممکن است سهمی داشته باشند. روش کمی نشان می‌دهد **چه الگویی در داده‌ها دیده می‌شود**؛ برای توضیح علت آن معمولاً باید شواهد دیگری را هم بررسی کرد.

روش مقایسه‌ای به پژوهشگر کمک می‌کند با کنار هم گذاشتن دو یا چند مورد، شباهت‌ها و تفاوت‌ها را توضیح دهد. این موارد می‌توانند دو محله در یک دوره، دو گروه اجتماعی در یک شهر یا یک محله در دو مقطع زمانی باشند. برای مثال، اگر در دو محله تقریباً هم‌زمان مدرسه تأسیس شود، اما سهم ثبت‌نام‌شدگان فقط در یکی از آن‌ها افزایش محسوسی پیدا کند، مقایسه می‌تواند به روشن شدن علت تفاوت کمک کند. پژوهشگر ممکن است ظرفیت مدارس، فاصله خانه‌ها تا مدرسه، هزینه رفت‌وآمد و وضعیت معیشت خانواده‌ها را بررسی کند. هدف آن نیست که نخستین تفاوت مشاهده‌شده را علت نتیجه بداند؛ هدف این است که ببیند **کدام تفاوت، با توجه به ترتیب رویدادها و شواهد موجود، توضیح قانع‌کننده‌تری به دست می‌دهد**.

مقایسه زمانی سودمند است که دلیل انتخاب موارد روشن باشد و شاخص‌ها تا حد امکان معنای یکسانی داشته باشند. برای نمونه، اگر آمار یک محله کودکان ثبت‌نام‌شده را در آغاز سال و آمار محله دیگر دانش‌آموزان حاضر در پایان سال نشان دهد، تفاوت ارقام ممکن است از شیوه ثبت ناشی شده باشد، نه از تفاوت واقعی در دسترسی به آموزش. مقایسه «پیش و پس» نیز به همین احتیاط نیاز دارد. اگر پس از تأسیس مدرسه، هم وضعیت راه‌ها بهتر شده و هم خانواده‌های تازه‌ای به محله آمده باشند، نمی‌توان همه تغییر مشاهده‌شده را به تأسیس مدرسه نسبت داد. **مقایسه‌ای بودن پژوهش به این مربوط است که موارد چگونه انتخاب و سنجیده می‌شوند، نه اینکه شواهد حتماً عددی باشند.** پژوهشگر می‌تواند آمار دو محله را مقایسه کند، روایت خانواده‌های آن‌ها را کنار هم بگذارد یا هر دو کار را انجام دهد.

در یک پژوهش می‌توان این روش‌ها را به‌صورت مکمل به کار گرفت. برای مثال، ابتدا با استفاده از دفترهای ثبت‌نام و داده‌های جمعیتی مشخص می‌کنیم که سهم کودکانِ ثبت‌نام‌شده در هر محله چگونه تغییر کرده است. سپس با بررسی نامه‌ها، گزارش‌های محلی و مصاحبه‌ها می‌پرسیم خانواده‌ها با چه فرصت‌ها و موانعی روبه‌رو بوده‌اند. در پایان، با مقایسه دو محله می‌سنجیم که کدام توضیح با شواهد هر دو مورد سازگارتر است. اگر آمار از افزایش ثبت‌نام حکایت کند، اما شماری از خانواده‌ها همچنان از دشواری تحصیل فرزندانشان سخن بگویند، لازم نیست یکی از دو دسته شواهد را کنار بگذاریم. ممکن است افزایش کلی ثبت‌نام واقعی باشد، اما فرصت تازه به همه بخش‌های محله یا همه گروه‌های اجتماعی به یک اندازه نرسیده باشد.

در جمع‌بندی، **روش کیفی** به ما کمک می‌کند بفهمیم یک تحول چگونه رخ داده و مردم آن را چگونه تجربه کرده‌اند؛ **روش کمی** نشان می‌دهد آن تحول چه اندازه و دامنه‌ای داشته و چگونه در میان گروه‌ها یا دوره‌ها توزیع شده است؛ و **روش مقایسه‌ای** به ما امکان می‌دهد توضیح‌های خود را در برابر شباهت‌ها و تفاوت‌های چند مورد بسنجیم. انتخاب روش از پرسش پژوهش آغاز می‌شود، اما دامنه نتیجه به کیفیت و پوشش شواهد بستگی دارد. در تاریخ اجتماعی، بهترین روش لزوماً پیچیده‌ترین روش یا روشی نیست که بیشترین داده را تولید کند؛ **روشی است که پاسخ به پرسش را روشن‌تر و حدود آن پاسخ را مشخص‌تر کند.**